مجموعه مشتمل بر دو رساله [illegible] زنان



[illegible]



هدایة النسوه فیما یتعلق بالاطفال والنشو



از تصنیفات [illegible] جناب [illegible] محمد سعد [illegible]





در مطبع حاجی محمد [illegible] حسین [illegible] بطبع مطبوع اهل جهان شد

تقریظ این رساله بی نظیر و توصیف این مقاله دلپذیر از محمد هادی علی آقا الهمدانی محمد علی

[illegible]

حسن ما بین عند و بت تقاطان در تقریظ رسالهٔ هدایة النور فیما یتعلق بالاظفار و الشعور رحمه

فصاحت قمع ... مجلس ... عالم نبیل ... مهبط فیوض ... المولوی ... علی عظمه ... تعالی

بر ارباب ... بر ... بهجت ... اکمل علما ... شاعت ... رسائل ... ضروریه ... عبارات ... تحقیق ... لفظ ... بود

و دانی عالمی ... بموافق ... بر ... شاه ... علم ... نموده تقریظ رساله ... ادامه ... تالیف ... مستند

... علما ... فقهای ... عالم ... اطراف ... رسیده و اکثری ... برکت ... تصانیفش

فضلا ... مساله ... آنکه ... شود ... تقریر ...

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

رسوله و آله و صحبه اجمعین

فهرست

رساله هدایة المؤمنین فی احکام الشعور

مقدمه ۳
در حدود سر

حکم ۷
ستردن بعض موی سر و گذاشتن بعض

طریق ۱۰
تراشیدن موی تمام و حکم [illegible] حج و جواز

حکم ۱۲
ستردن سر دختران نابالغ
جواز ستردن موی سر [illegible]

حکم ۱۴
فرق و سدل اشعار

حکم ۱۶
وصل اشعار و جواز نماز با آن

بیان ۱۸
عدد وجوب ریش‌ها

حکم ۲۰
ستردن ریش و دیگر مکروهات متعلقه بآن

حکم ۲۲
تحدید ریش و اطراف آن حکم تراشیدن بروت

حکم ۲۵
درازی ریش و اطراف آن حکم حلق [illegible]

حکم ۲۷
موی سینه و شکم و دست و پا حکم موی [illegible]
حکم استعمال نوره

بیان ۲۹
ترتیب قطع اظفار

حکم ۳۱
چیدن موی روی زنان

مستحب ۳۳
گذاشتن موی [illegible] قربانی [illegible]

بیان ۳۵
[illegible] مردان بر زنان [illegible] کردن مو

تحقیق ۳۸
معنی خضاب کتم و وسمه و غیر آن

حکم ۴۴
خضاب دست و پای زنان و اطفال [illegible] حکم [illegible]
و [illegible]

حکم ۸
موی بر تمام سر گذاشتن یا همه ستردن

حکم ۹
موی سر زنان حلق و قصر موی در حج

مستحب ۱۱
[illegible] موی از زمین [illegible] موی ستردن

جواز ۱۳
گره کردن گیسوی بافته زنان وقت غسل

قدر ۱۵
درازی موی سر

حکم ۱۷
[illegible] بستن موی [illegible] بافتن گیسوان

اولویت ۱۹
تراشیدن ریش زیاده از قبضه

حکم ۲۱
[illegible] حکم تراشیدن ریش [illegible]
[illegible]

حکم ۲۴
حلق [illegible]

حکم ۲۶
[illegible] حکم موی بغل

حکم ۲۸
قطع و دفن ناخنها

حکم ۳۰
[illegible] موی [illegible]

بیان ۳۲
[illegible] دفن موی و ناخن

حکم ۳۴
[illegible]

حکم ۳۶
[illegible] کردن [illegible] وقت جنابت حکم حلق [illegible]
[illegible]

حکم ۴۰
خضاب زرد و سیاه حکم خضاب سیاه

بیان ۴۶
خضاب [illegible] عالم صلی الله علیه و آله و سلم

[illegible]

[illegible] ناخن [illegible] میکنند [illegible] که ریش [illegible] نظم [illegible]

از [illegible] [illegible] عالم [illegible]

[illegible] حضرت استادی [illegible] مولوی محمد سعد [illegible] دام [illegible]

مسمی به آیة النور [illegible]

بالاختصار [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] قطعه تاریخ [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ساعت [illegible]

[illegible]

[illegible]

ملعب آرای لیلای معانی و گره گشائی طره معانی [illegible] رساله [illegible] آیة النور

خامه صاحب سخن نکته آموز [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] جام جهان نما [illegible]

باب اول در آن پنج فصل است فصل اول در حد موی سر و در آن یک مقدمه و چند مسئلست

مقدمه در بیان حد و دسر بایدد انست که ابتدای سر از جانب ناصیه مبدأ منبت شعار است در اکثر مردم

پس موضع غمم بفتحتین که عبارتست از جبهه که بران موی روئیده باشد همچنانکه در بعضی مردم بود داخل سر نیست بلکه

داخلست در وجه کذا فی المنهاج للنووی و نزعتان و صلعه در حد سر داخلست کذا فی خزانة الروایات یعنی در حد

وجه داخل نیست تا شستن آن در وضو ضروری باشد اما نزعتان بفتح نون و زای معجمه و عین مهمله عبارتست از هر دو

جانب پیشانی که بران موی نباشد در بعضی مردم و این ساعربان مدوح سیدند و از عجائب لغت است مردی را که

موی هر دو جانب جبهه در رفته باشد انزع گویند و زنی را که موصوف بدین صفت باشد زعراء گویند زعاً کذا فی التهذیب

للامام النووی پس نزعتان با خود است از نزع گویا موی از انجا نزع کرده اند و نیز در تهذیب مذکورست النزعتان من

الرأس عندنا و عند جماهیر العلماء و اصحاب الشافعی و لا یجب غسلهما مع الوجه للمتوضئ من خلاف من کان

همامن الوجه و صلع بفتحتین نبودن موی بر مقدم سر است چنانکه بعضی مردم را باشد و آن موضع را صلعه بزیادت ها

گویند صلع و صلعا مثل احمر و حمرا لغت ستا زن کذا فی القاموس و صدغان از جانب یمین و یسار تا استخوان صدغ است اما

صدغان داخل سرست کذا فی خزانة الروایات صدغ بالضم موضعیست ما بین چشم و گوش بالای استخوان بلند

خسار که قریب گوش باشد بدلیل قول عبدالله بن عمر برای سر راس ایلیم العظمین فانهما منتهی اللحیة کذا فی

العرائس و آن هر دو استخوان را افنیکین گویند چنانکه صاحب نهایه در حدیث امر فی جبرئیل ان اتعاهد فنیکی

آورده و حد سر جانب قفا تا گردنست اما گردن خارجست از ان و لهذا مسح کردن داخل سنت آمده است در موضع

تحذیف و آن مقامیست درمیان صدغ و نزعه که موهای خفیف بران روید این سریج گوید موضع تحذیف داخل وجه است

بسبب بر آمدنش بر بیاض رو و لهذا نسا و اشراف عادت بوده اند بر دور کردن آنها و از همین جهت آن را موضع تحذیف

گویند که موها را از انجا حذف میکنند و تحذیف در اصل معنی دور کردن موی باشد و در کتاب الکرمسطورست قد

تعود الناس التحذیف و لا باس به قال الغزالی و هو القدر الذی اذا وضع الخیط علی راس الاذن و الطرف

الثانی علی الجبین وقع فی جانب الجبهة و لیس من الفرع فی شیء و ابو اسحق ناعمانس رانده که از موی سرست

بسبب اتصال آن موی سر و هو الموافق لنص الشافعی و الاکثر اظهر کما لثانی انتهی کذا فی فتح العزیز

بسم الله الرحمن الرحیم

ابروی سخن بوسمهٔ حمد ذو المنن رنگین و مزین که نوع بشر را بمحاسن شعور آراسته و انسان عین انسان را
از عین نقطهٔ سواد تجلی نور پیراسته تسوید ای شکر نعمتش بر سر مویم زبانی اما چون بهوای پریشانی
قصور سرگردانی آری نظم اگر بهر موی من گردد زبانی زتوانم بهر یک داستانی نیارم گوهر شکر ترا
سفتن سر موی ز احسان تو گفتن و در روی مقال بگلگونهٔ درود سید الانبیا و آل و اصحاب اصفیا
زیبا و مجلی که جبین گور سواد ان شب ضلالت را بسپیده صبح هدایت روشن ساخته و زبان وصفان
کمال سلالت و جمال ولایت را الکن اما بعد این رساله ایست مسمی بهدایة النور فیما یتعلق بالاظفار
والشعور که بنده سراپا تقصیر و گناه **محمد سعد الله** جعل عقباه خیرا من اولاه رنگ وجودش را بالتماس بعضی از
دوستان در عشرهٔ اخیرهٔ رمضان از سن یکهزار و دو صد و شصت و شش هجری بر صفحهٔ بیان ریخته و عقد در
لآلی ترتیبش را بر اعناق عرایس پنج باب آویخته **باب اول** در موی چهره انسان **باب دوم**
در موی سایر بدن سوای آن **باب سوم** در اظفار **باب چهارم** در متفرقات عامه **باب**
پنجم در خضاب و منه الملهم للصدق و الصواب فی کل فصل و باب و میسر کل صعاب و حساب و الیه المرجع

مآب

بنده از خاص و عام خصوصاً از مشایخ و زهاد و عباد و ظاهر آن جهت عدم استطاعت و عدم فرصت
است و لیکن سنت بهاء الحق که گفته شد و در منتهی الارادات از فقه حنابله می آرد موی بر سر گذاشتن مسنون
است مگر وقتیکه خدمتش دشوار افتد و از اینجاست که امام احمد متابعت امام شافعی فرموده لو نقوی علیه اتخذناه
ولکن له کلفة ومؤنة اگر قدرت میداشتیم بر موی نگاه میداشتیم آنرا لکن کلفتی و مشقتی در پاسداری است
اشتباه چون مسنونیت گذاشتن موی سر محقق شد وجه اختیار کردن امیر المومنین علی کرم الله وجهه اباحت را
بر سنت با وجود حریص بودن حضرت ایشان و جمله اصحاب بر اتباع سنت چه بوده اشتباه و جهش مزید احتیاط در باب
غسل است چنانکه خود حضرت ایشان بعد روایت این حدیث من ترک موضع شعرة من جنابة لم یغسلها
فعل بها کذا وکذا من النار یعنی هر که ترک کند جای یک موی را از جنابت که نشوید آنرا کرده شود بسبب آن موی
متروک چنین و چنان در دوزخ میفرمودند فمن ثم عادیت رأسی یعنی از جهت وعید مذکور عداوت اختیار کردم
با موی سر خود که آنها را از بیخ و بن قطع میکنم این وجه اختیار حلق سر احتیاط مذکور است از شنیدن وعید مسطور نه از
جهت قصد زینت و غیر آن پس کسی با اعتذار از ترک متابعت ظاهری فرمود و نزد بعضی حلق و ترک هر دو سنت است بدلیل
قوله علیه السلام من اتخذ شعرا فلیحسن او لیحلقه رواه الطبرانی فی الاوسط کذا فی مجمع الزوائد
للهیثمی یعنی هر که موی بر سر گذارد باید که خدمتش از شستن و شانه کردن بجا آرد و الا تراشد و موید است انچه
ابن حجر
از ابو هریره رضی الله عنه در سنن ابو داود مروی شده من کان له شعر فلیکرمه هر کرا موی باشد باید گرامی [?]
او سازد و طیبی در شرح مشکوة می نویسد مداومت بر سر تراشی سنت نیست زیرا که از قسم تقریر نبی علیه السلام است و اداء
امیر المومنین علی کرم الله وجهه خود نیز برای مسنونیت آن کافیست زیرا که حضرت ایشان از خلفای راشدین اند و
آن سرور عالم صلی الله علیه وسلم ارشاد فرموده است علیکم بسنتی وسنة الخلفاء الراشدین لازم
گیرید طریقه مرا و طریقه خلفای راشدین پس لا محاله مسنون باشد اما ابن حجر و علی قاری در رد آن می زنند که فعل علی
ولایت مآب فقط درین خصوص مخالف فعل رسول مقبول و سایر اصحاب واقع شد پس موجب سنت نباشد آری
باعث حرمت و اباحت است راقم الحروف گوید چون فعل امیر المومنین علی رضی الله عنه رو برو آنحضرت با وجود عدم
ممانعت آنسرور از قبیل تقریر نبی علیه السلام متحقق شده لا محاله سنت خواهد بود نهایت کار مستحب [?] لکن [?] افضل [?]

شرح الوجیز للرافعی و امام نووی در منهاج میگوید و یجب تعمیمه ان موضع التقصیر بعد من الراس حال الی
محل و در شرحش می آرد لاتصال شعره بشعر الراس و نقل الرافعی فی شرحه ترجیحه عن الاکثرین
با محل بموضع سطور داخل حد سر است پس نمی تواند بمواضع از حکم موی سر باشد یعنی بحلق سر حلق کرده شود
الا فلا مسئله مردان را موی بر همه سر گذاشتن مسنون است و ستردن آن مباح و از سرور عالم صلی الله علیه
وسلم حلق موی سر در غیر حج و عمره ثابت نشده و عادت بر روش اصحاب کرام نیز همین بود الا امیر المومنین
علی کرم الله وجهه موی سر می سترد و حدیثی بر آن گواه است لم یزد و انه صلی الله علیه وسلم حلق راسه
الشریف فی غیر نسک حج او عمرة فیما علمته فتبقیة الشعر فی الراس سنة و منکرها مع علمه
بحبابة دینه و من لم یستطع التنقیة یباح ازالته و همچنین است در روضه و مجموع امام نووی و ابن قیم
در زاد المعاد می آرد و لم یحلق النبی صلی الله علیه وسلم راسه الشریف الا اربع مرات حلق کرده است
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم سر بزرگ خود را مگر چهار بار یعنی در عمرة القضا و فتح مکه و عمره جعرانه و حجة الوداع
همین چهار بار و جز آن نشنیده ام که آن سرور عالم در تمام عمر بعد هجرت فتاده و کذا فی جمیع الوسائل و نیز ملا علی قاری
و ملا جی بل از شرح مشکوة در ذیل حدیث احلقوا کله او اترکوا کله می نگارد و فی الحدیث اشارة الی
ان الحلق فی غیر الحج و العمرة جائز و ان الرجل مخیر بین الحلق و الترک لکن الافضل ان لا
یحلق الا فی احد النسکین کما کان صلی الله علیه وسلم یفعله و اصحابه و انفرد منهم
علی کرم الله وجهه یعنی درین حدیث اشارت بسوی آنکه حلق در غیر حج و عمره جائز است و مختار
در حلق سر و ترک آن لیکن بهتر است که حالا در غیر حج و عمره حلق نکند چنانکه مکرر ذکر آنحضرت صلی الله علیه وسلم
و یاران و مگر تنها امیر المومنین علی کرم الله وجهه حلق می فرمود و عینی در شرح بخاری در کتاب اللباس می آرد
ادعی ابن عبد البر الاجماع علی اباحة حلق الجمیع و هو روایة عن احمد و محدث دهلوی در شرح
صراط المستقیم مینویسد که تراشیدن موی سر مرد را باتفاق جائز است و تراکه تعهد موی را زمان استرج ان کنند
نگاه داشتن آن احسن و در مدارج النبوة می نگارد که داشتن موی سر سنت و همچنین است عادت عرب
قدیم و لیکن باید که تفقد کند موی بار بار تیل السدن شانه کردن و الآن ستردن موی متعارف اهل

در تفسیر نوع چهارم ... عادت است ... بمعنی مطلق است چنانکه گذشت و از اینجاست که محدث دهلوی در شرح مشکوة

می آرد و غالبا تخصیص معنی بسبب جریان عادت در الاکثر ... او غیر او را ولهذا در روایات فقهیه مطلقا آورده

و گفته اند نوع حلق راس است از مواضع متفرقه و نهی از آن است بفعل اولیای صبی چنانکه حدیث ذکر ...

نوع دوم آنکه موی گرد سر را بگیرند و در میانش بگذارند خواه موی تراشیده یا گذاشته کمتر باشند چنانکه عادت اهل بنگاله

است و آنرا گرده بکسر کاف فارسی نامند یا بیشتر و آنرا در هندی چُنڈیه نامند و آن گاهی در وسط سر باشد و گاهی نزد مقدم

سر یا موخر آن و اگر بسیار کمتر باشد آنرا در هندی چوٹی نامند صاحب نصاب الاحتساب در تفسیر قزع معنی ... منقول می آرد

هو ان يحلق جوانب الشعر ويترك وسطها او على العكس نوع سوم آنکه موی ... و کاکل ...

میگیرند و گردش از جوانب ثلثه میگذارند و آنرا در اردو ... و بعربی قنزعه بضم قاف و سکون نون و فتح زای معجمه

نیز آن گویند امام نووی در تهذیب می آرد قال اهل اللغة هي الشعر حوالي الراس واحدتها قنزعة ... لا

يصف الضلع كان طستا بين قزعاته وتجمع على قنازع واراد الحوالي الراس جوانبه

و بعضی قنازع را بمعنی خصله های متفرقه که بر سر گذارند یا موهائیکه دراز باشند نوشته اند كذا في القاموس والنهاية نوع

چهارم آنکه موها بهر دو جانب پیش و پس بسیار میگذارند و درمیان از ناصیه تا قفا حلق کنند این را در عرف اردو ...

بابی مجهول نامند نوع پنجم آنکه موها یک جانب سر از پیش و پس بسیار گذارند چنانکه وضع بعضی از سپاهیان ...

که خود را بر خلاف وضع جمهور می آرایند و این جنس دوم را در عرف اردو بانکه گویند منسوب بانک که سلاحی باشد

مخصوصه و موهای مسطور دارد آنرا بانکه نامند نوع ششم آنکه موی قفا را فقط برگیرند و باقی موها گذارند ...

عالمگیری می آرد عن ابي حنيفة يكره ان يحلق قفاه الا عند الحجامة كذا في الينابيع نوع هفتم آنکه موی اطراف

ناصیه را تراشند و باقی گذارند چنانکه بعضی ارباب تکلف برای زیبائی مینمایند و داخل است درین نوع آنچه اهل تجارت

موی اطراف ناصیه را چیدند و محراب از خوشنما ساخته ... بکار دارند که موهای پریشان بالای پیشانی نزد ایشان

دور کردن موی پیشانی غلام تجارت که پریشان باشند لا باس است برای زیادت قیمت صاحب ... در تجنیس و مزید

و قاضیخان در فتاوای خود میگوید لا بأس للتاجر حلق شعر جبهة الغلام لانه يزيد في الثمن فان كان العبد

للخدمة ولا يريد به التجارة لا يستحب ان يفعل ذلك نوع هشتم آنکه موی صدغین ... زیر ...

[illegible]

یعنی موی همه سر گذاشتن نیز سنت باشد و از اینجاست که در فتاوی عالمگیری از ضمیره نقل می آرد ان السنة

في شعر الرأس اما الفرق واما الحلق و دیگر الطحاوي الحلق سنة ونسب ذلك الى العلماء الثلثة

كذا في التاتارخانية و در روایتی از امام احمد آمده که حلق تمام سر مکروه است زیرا که زی خوارج است کذا في شرح البخاری

للعيني ابن حجر در فتح الباری می آرد ان الخوارج سيماهم التحليق وكان السلف يوفرون شعورهم

ولا يحلقونها وكانت طريقة الخوارج حلق جميع رؤسهم اما در میان علما خلاف است در مسئله

ستردن بعضی موی سر و باقی گذاشتن بعض آن ممنوع است یا نه و این را قزع گویند تشبیها بقزع السحاب

که پاره های متفرق سحاب را گویند كذا في القاموس و در نووی از حنبل احمد و صاحب محکم و منذر آورده هو

اخذ بعض الشعر من الرأس و بعد آن گفته ظاهر کلامه ان مطلق البعض مکروه و لفظ [illegible]

جمیع ست احادیث [illegible] آن دلیل [illegible] که در صحیحین از عبد الله بن عمر [illegible] سمعت النبي

صلى الله عليه وسلم نهى عن القزع از نافع راوی این حدیث شاگرد عبد الله بن عمر [illegible] پرسیدند

يحلق بعض رأس الصبي ويترك البعض كذا في الصحيحين یعنی تراشیده شود بعض سر کودک و گذاشته شود

آن و نیز در صحیح مسلم از عبد الله بن عمر مرویست ان النبي صلى الله عليه وسلم رأى صبيا قد حلق بعض رأسه وترك

بعضه فنهاهم عن ذلك فقال احلقوا كله او اتركوا كله یعنی آنحضرت صلی الله علیه و سلم دید کودکی را

که تراشیده شده بود بعض سرش را و گذاشته شده بعض را پس منع فرمود [illegible] فرمود تمام سر تراشید یا تمام

را بگذارید راقم السطور گوید قزع متعارف درین دیار هشت نوع بود نوع اول آنکه کاکلهای چند بر سر اطفال گذارند چنانکه

رسم قوم هنود است ملا علی قاری در مناسک می آرد آنچه بعضی علما و جهال روم در میان سر خود کاکل بگذارند [illegible]

از مکروهات شنیعه است چه قزع ممنوع است حتی که در حج [illegible] در سنن ابو داود از حجاج بن حسان [illegible] بر سرش

دو کاکل بود انس بن مالک دست بر سرش رسانید دعای برکت خوانده فرمود احلقوا هذين او قصوهما فان هذا

زي اليهود حلق کنید این دو را یا تراشید زیرا که این طریقه یهود است و صاحب نصاب الاحتساب [illegible] في فصل

[illegible] مسائل الجعد في الغلام حرام هو المروي عن اصحابنا لانهم انما يمسكون للاطماع الفاسدة

راقم الحروف گوید قطع نظر از اطماع فاسده نیز ممنوع است بدلیل نهی قزع و حدیث صحیح مسلم کما مر تخصیص صبی در تفسیر

مثل مداوات مرض مرد و زن [illegible] دور امنوع نیست امام نووی در شرح مسلم میگوید اجمع العلماء علی کراهة
القزع اذا کان فی مواضع متفرقة الا ان یکون للمداواة و نحوها یعنی اتفاق کرده اند علما بر
کراهت قزع وقتیکه باشد در مواضع متفرقه بهر حال مگر هنگام علاج مرض و مثل آن امام الحرمین گوید تخصیص
مواضع متفرقه بنا بر جریان عادت آنمردم است ورنه معنی قزع و کراهتش عام است کما بین فی ازاحات که
محدث دهلوی در شرح سفر السعادة می آرد حلق بعض سر مکروه است مگر بجهت علاج مسئله ۸ زنان را موی
سر تراشیدن مطلقا نارواست مگر بضرورت مرض در مشکوة المصابیح از امیر المومنین علی مرویست نهی رسول الله
صلی الله علیه وسلم ان تحلق المرأة راسها [illegible] یعنی منع فرموده است پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم از تراشیدن
زن موی سر را و صاحب هدایه در علتش میگذارد زیرا که حلق سر در حق زن مثله است همچنانکه حلق ریش در حق مرد
ازینجاست که در تحلیق ریش و سر کسی ظاهر حالت بریاء مردن تا یکسال دیت لازم می آید در فتاوای عالمگیری می آرد
تحلق المرأة راسها فان فعلت لوجع اصابها لا باس به وان فعلت ذلک تشبها بالرجال
فهو مکروه کذا فی الکبری و هکذا فی الخلاصة التجنیس یعنی اگر زن سر خود را حلق نمود پس اگر این فعل بسبب
دردی کرده که او را عارض شده باشد باکی نیست و اگر برای تشابه مرد ساخته مکروه است مسئله ۹ زنان را تراشیدن موی
سر تا دوش مشابهت مردان ناروا ست قال علیه السلام لعن الله المتشبهات من النساء اللاتی یجززن شعورهن
تشبها بالرجال کذا فی النهایة للجزری یعنی لعنت کرده است زنانی را که موی خود را برای مشابهت مردان
مسازند و در بزازیه می آرد اگر باذن شوهر باشد نیز رواست زیرا که در معصیت خالق طاعت مخلوق روا نیست ملا
علی قاری رحمه الله در شرح سنه می آرد کانت النساء فانهن یرسلن اشعارهن لا یجززن ثمه اما زنان پس
آنها ارسال می کردند موهای خود را تا دوش [illegible] ارسال موی مخصوص زنان
ثابت کرده معلوم شد که مردان را ارسال آن ممنوع است تا مشابهت زنان لازم نیاید مسئله ۱۰ محرم را قبل از وقت
معهود دور کردن موی سر و بدن و ناخن بکدام حیله جایز نیست در شرح الوقایه است کما لا محرم می آرد حلق راسه
ولا شعر بدنه و یستوی فی ذلک الحلق بالموسی والنورة والقلع بالاسنان وغیرها ولا یقص
من لحیته یعنی حاجی بحالت احرام حلق نکند سر خود را و نه موی بدن خود را برابر است درین منع ستردن باستره و دور کردن

رخسارۀ آن و نیز موی بعد بر آمدن نیش یا در خصم سازند چنانکه عادت بعضی افغانان است و غیر آن است قسمی مذکور پیاده گرد
ابرو زلف کرده نیند و در شرح عین العلم سطور است یکره زیادة الشعر فی العارضین بارسال الصدغ المجاوزة
عن عظم اللحی المشبهة الی نصف الخد هکذا فی الاحیاء و ظاهر است که جملۀ اقسام مسطوره و غیر آن تحت نهی مذکور
مندرج است **اشتباه** نهی قزع دلالت بر کراهت حلق بعض و ترک بعض علی الاطلاق میکند لیکن از بعضی روایات
فقهیه حلق وسط سر و ابقای موی گرداگرد که نوعی از قزع است اگرچه متعارف نیند یا رفیست جایز معلوم میشود صاحب
در منیة المستفتی می آرد قال محمد فی السیر الکبیر لا باس للرجل ان یحلق وسط راسه و یرسل شعره من غیر
ان یفتل و ان فتله فذلک مکروه لانه یصیر مشابها ببعض الکفرة فان من الکفرة من یفعل ذلک
و این روایت در مطالب المومنین و فتاوی عالمگیری و غیر آنها نیز از ذخیره منقول است **انتباه** نهی قزع محمول بر کراهت
تنزیهی است کذا فی المرقاة و غیرها و مراد از کلمۀ لا باس که بر صدر این روایت واقع شده نیز کراهت تنزیهیست چنانچه
که از بن کلمه همین مراد دارند در خزانة الروایات می آرد لفظ لا باس دلیل علی ان المستحب غیره و تصریح فقهای دیگر
بکراهت این صورت خاص و قرینه آنست در صلوة مسعودی می آرد تارک ستردن گرد بر گرد ما مرات یا گرد بر گرد
ستردن تارک ما مرات کراهت بود و نیز موید آنست آنچه صاحب نصاب در تفسیر قزع بعد بیان کراهتش گفته هو ان یحلق
جوانب الشعر و یترک وسطها او علی العکس کما مر **اشتباه** با دلیل مذکور جواب روایت سطور به مطابقت
قزع واقع شد لیکن معهود علمای ما نیست چه بعض فقها بدون لفظ لا باس و امثالش بعض اقسام قزع را جایز نوشته اند
از آنجمله است صاحب قنیه که می نگارد یجوز حلق الراس و ترک الفودین ان ارسلهما و ان شدهما علی الراس
فلا یعنی جایز است ستردن موی سر و گذاشتن هر دو جانب سر اگر فرو هشته کند آنهر دو را و اگر آن هر دو را بر سر بندد پس جایز
نیست **انتباه** قطع نظر از آنکه این روایت با وجود مخالف بودنش با اصل نهی مذکور جانب کسی از ائمه منسوب نیست
و در کتابی سوای قنیه یا آنچه از وی نقل کرده دیده نشد ما ول میتوان شد باینکه نفس جواز با کراهت تنزیهی منافات ندارد
فلیحمل علیه هذا و لعل الله یحدث بعد ذلک امرا باید دانست که عینی در شرح بخاری می آرد که حکمت در
نهی قزع تسویه حلق است یعنی تا تغیر در خلق الهی لازم نیاید اما در حلق اگرچه تغیر لازم می آید لیکن چون معمول و منصوص
شد از آن مستثنی کرده و نزد بعضی علتش مشابهت یهود یا اهل شطارت است کذا فی الاحیاء مسئلۀ قزع وقت معصیت

[illegible] تک من ذلک بنت تسع و عشرة [illegible] ولا الحلق الا بعذر وان کانت [illegible]
جاز لها الحلق والتقصیر یعنی همچنانکه زنان کلان سال [illegible] موی سر جایز نیست بل ای جائز نباشد [illegible]
زن ساله یا ده ساله را نیز تراشیدن و حلق کردن [illegible] و اگر صغیره باشد و را حلق موی سر و تراشیدن [illegible]
مسئله نازک تر [illegible] موی سر از جانب یمین محلوق سنت [illegible] حالق [illegible] قال النبی صلی الله علیه وسلم
للحلاق خذ واشار الی الجانب الایمن ثم الایسر [illegible] پیغمبر صلی الله علیه وسلم [illegible] اشارت
سوی جانب راست [illegible] جانب چپ و فتح القدیر [illegible] و هو الصواب وان کان خلاف المذهب و صاحب
[illegible] مذهب آنست که یمین حالق مراد است [illegible] ولیکن [illegible] امام ابو حنیفه یمین محلوق است [illegible]
[illegible] صاحب نهر می آرد [illegible] ملتقط [illegible] یمین محلوق است و آن اینست که امام اعظم رح فرموده است
[illegible] سه چیز [illegible] آنکه چون [illegible]
[illegible] دوم آنکه چون جانب [illegible] سوم آنکه چون [illegible]
[illegible] کردم [illegible] صاحب [illegible] حکایت میکوید [illegible]
[illegible] اگرچه [illegible] باشد [illegible] ابو حنیفه رح [illegible]
[illegible] دوم آنکه [illegible] تا دیگران [illegible] سوم آنکه
[illegible] الامیر القصر [illegible] امر الامیر ببناء القصر [illegible]
عادت آدم خود کردن [illegible] امام ابو حنیفه [illegible] حلقت راسی [illegible] موی سر خود را [illegible]
للحلاق ان الحق [illegible] حکم کردم [illegible] اگر موی سر را حلق باید و همچنین [illegible] ناخنها و حلق [illegible]
[illegible] و غیر آن مستحب است کذا فی جامع الرموز مسئله موی سترده از زمین [illegible] پاک است و لهذا نماز با آنها روا است
خلافا للشافعی رح در ملتقط ناصری می آرد که امام شافعی با مویهای بسیار که بر جامه ایشان از حلق سر افتاده بود
نماز گذارد و بمذهب ایشان نماز با آنها نا روا باشد چون علتش پرسیدند فرمود [illegible] فانما اضطرنا الی مذهب
اهل العراق و ازین روایت مفهوم شد که صاحب مذهب را عند الضرورة عمل بر مذهب دیگری جائز است
معلوم شد که مویهای سترده بمذهب امام ابو حنیفه رح پاک و مانع جواز نماز نیست همچنانکه بمذهب امام شافعی [illegible]

[illegible]

ورده ... مردان غیر آن ... تراشیدن ... نمود ... عالمگیری ... می‌آرد ولا یأخذ من ظفره شیئاً

نه داڑھی خود ... مسئله تراشیدن در حج بوقت معهود ستردن موی سر افضل است اگرچه تراشیدن آن نیز جائز است

وان الله تعالی محلقین و مقصرین ... آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود اللهم ارحم المحلقین ...

... المقصرین بار ... ارشاد کرد والمقصرین

یعنی رحم کن ... حلق کنند ... کذا فی الصحیحین فتاوای عالمگیری از شرح طحاوی می‌آرد الحلق او التقصیر

والحلق افضل وارکانی می‌آرد وحلق الکل افضل اقتداء بالنبی صلی الله علیه وسلم مسئله خصی اگر

وقت معهود موی بر سر نداشته باشد کذا ... موی بر سر واجب است وهو الصحیح عندنا کذا فی العالمگیریة ونزد امام شافعی

مستحب است قاله النووی فی المنهاج مسئله دور کردن موی سر از نوره جائز است در فتاوای عالمگیری در باب حج می‌آرد

... می‌آرد لو حلق بالنورة اجزأه ... موی سر ... کافیست مسئله ... تراشیدن

بحالت امکان ... واگر ... متعذر باشد حلق متعین گردد واگر بسبب ... جرح

... باشد ... معین شود واگر ... باشد کذا ... ساقط شود کذا فی العالمگیریة

مسئله طریق تراشیدن موی سر زنان را ارجح آنست که قدر انمله ربع موی سر تراشد کذا فی ...

و در فتاوای عالمگیری ... آنست که ... قدر انمله ... [illegible]

عادة مساوی نباشد ونزد شافعی ... کافیست حلق یا بقصر یا بنتف یا باحراق کذا فی

المنهاج مسئله زنان را در حج ستردن موی سر جائز نیست ... تراشیدن آن جائز است در سنن ابوداود ... عن

ابن عباس مرویست قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لیس علی النساء الحلق انما علی النساء التقصیر

فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم نیست بر زنان حلق کردن سر چرا نیست که بر زنان تراشیدن سر است یعنی در

حج و در هدایه می‌آرد ولا تحلق رأسها ولکن تقصر یعنی زن حلق سر خود نکند لیکن تراشد و جلال الدین محلی

شرح منهاج ... نقل میکند ... للمرأة الحلق مکروه ای ستردن موی سر مسئله خنثی مشکل حکم

زن دارد در تراشیدن موی سر در حج در فتاوای عالمگیری از تبیین می‌آرد الخنثی المشکل کالمرأة و محلی شرح منهاج

مذهب شافعی ... نقل میکند ان التقصیر للخنثی افضل کالمرأة مسئله ستردن موی سر صبیه تا ... سال جائز

[illegible]

در شرع

از آنحضرت إنما مثل هذا مثل الذي يصلي وهو مكتوف رواه عبد الرزاق عن ابن عباس
یعنی مثال مصلی عاقص مانند کسی ست که نماز گزارد درحالیکه دستش بر کتف بسته باشد حرزی گوید دانست چون
موی منتشر باشند در سجده بر زمین خواهند افتاد و صاحبش ثواب سجده آنها خواهد یافت اگر معقوص باشد آنها
سجده نکرده مشابهت دست بر کتف بسته پیدا کرد و امیر المومنین علی کرم الله وجهه از آنحضرت
شعره في الصلوة فانه كفل الشيطان رواه عبد الرزاق جمع کردن بر سر موی خود را در نماز
ست كذا في البرهان و عقص چند صورت دارد یکی آنکه مویها جمع کرده بر هامه و وسط سر از صمغ و غیره بسته سازند
دوم آنکه ذوائب را گرد وسط سر پیچیده چنانکه زنان در بعضی اوقات سازند سوم آنکه مویها را جمع کرده بر
یا وسط سر از رشته یا خرقه بربندد چهارم آنکه مویها را جانب قفا جمع کرده سر آنها در اصول در آرند کذا فی مواهب
در فتاوای عالمگیری منجمله مکروهات نماز می آرد و یکره عقص شعره وهو جمع الشعر على الرأس وشده
بشيء حتى لا يتحل كذا في التبيين واختلف الفقهاء على أقوال فقيل أن يجمعه وسط رأسه ثم
يشده وقيل أن يلف ذوائبه حول رأسه كما تفعله النساء وقيل أن يجمعه من قبل القفا و
يمسكه بخيط أو خرقة وكل ذلك مكروه كذا في البحر الرائق انتهى ملا علي قاري مرقوم
ازین احادیث و روایات مستنبط میشود که عقص فی نفسه مکروه نیست که بحالت نماز ولهذا فقها از مکروهات
نماز می آرند و موید نیست آنچه ملا علی قاری در شرح حدیث کان شعر رسول الله صلی الله علیه وسلم الی
نصف اذنيه می آرد المراد من هذا الشعر هو الذي جمع وعقص یعنی مراد از آن مویها مستجمع
کرده شده و بسته شده بود پس معلوم شد که آنحضرت صلی الله علیه وسلم گاهی موی خود را معقوص فرموده اند
فلا محاله فی نفسه مکروه نباشد مگر در حالت نماز که در آن نهی وارد شده مسئله تا نزد وقت غسل آب رسانیدن
در اصول مویهای بافته خود کافیست بخلاف مردان در صحیح مسلم از ام سلمه مرویست قلت یا رسول الله انی
امرأة أشد ضفر رأسي أفأنقضه لغسل الجنابة فقال لا إنما يكفيك أن تحثي على رأسك ثلث
حثيات یعنی گفتم یا رسول الله من زنی ام که سخت می بافم موی سر خود را آیا بشکنم آن را برای غسل جنابت پس فرمود
مشکن جز این نیست که بس است ترا که بریزی آب سه بار دو کف دست بر سر خود سه بار ملا علی قاری می آرد

امام ممدوح مذهب اهل عراق را بخاطر ... سابقه آسانی در مسئله ... انحطاط رتبه که شان امام ممدوح از امثال این بغرض ... بهذا المشهور ... عینی در شرح صحیح بخاری در ذیل حدیث تقسیم موی آنحضرت بعد حلق می آرد ان فیه طهارة شعر الآدمی وهو قول جمهور العلماء وهو الصحیح من مذهب الشافعی و خالف فی ذلک ابو جعفر الترمذی منهم فخص الطهارة بشعره صلی الله علیه السلام وذهب الی نجاسة غیره

مسئله اگر کسی موی سر جوانی بزور بسترد و بعد آن موی سپید رویید نزد امام همام بر حالق لازم نیاید و نزد صاحبیه حکومت عدل لازم کرد وکذا فی التاتارخانیه ناقلا عن الخانیه و معنی حکومت عدل آنست که محلوق را عبد فرض کرده با موی مذکور و غیر آن قیمت کنند ... تفاوت ... باشد آن حکومت عدل است

مسئله [18] اگر کسی جعد سر کودکی بزور بسترد ... جعد جایش موی سپید روید بر حالق قدر نقصان لازم آید یعنی محلوق را عبد فرض کرده قیمتش با اصول اشعار ... و غیر ... قرار دهند و قدر تفاوت ... از حالق دهانند ... با جعد و بدون آن مشخص کنند چنانکه در حکومت عدل می باشد زیرا که گذاشتن جعد بنا بر جریان عادت باطماع فاسده حرام بود و ... حرام شرعا ... اعتبار نمیکنند کذا فی التاتارخانیه

مسئله [19] عقص که عبارت است از بستن موی سر مجتمع کرده بر سر و آنرا در هندی جوڑه بوا معروف گویند در حالت نماز مکروه است امام نووی در تهذیب خود از ابو عبید می آرد العقص ضرب من الضفر وهو ان یلوی الشعر علی الرأس واز لیث نقل میکند العقص ان تاخذ المرأة کل خصلة من شعر فتلویها ثم تعقدها حتی یبقی فیها التواء ثم ترسلها و جوهری در صحاح میگوید العقیصة الشعر المعقوص وهو نحو من الضفر واصل العقص اللی وادخال اطراف الشعر فی اصوله و در مغرب مسطور است العقص من باب ضرب جمع الشعر علی الرأس وقیل لیه وادخال اطرافه فی اصوله و دلیل کراهتش حدیث ابو رافع است انه مر بالحسن بن علی وهو یصلی وقد عقص ضفرته فی قفاه فحلها فالتفت الیه الحسن مغضبا فقال اقبل علی صلوتک ولا تغضب فانی سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول ذلک کفل الشیطان رواه الترمذی و ترمذی بعد نقل این حدیث میگوید حدیث ابی رافع حسن و عمل برینست نزد اهل علم و کرهوا ان یصلی الرجل وهو معقوص شعره انتهی و نیز در خبر است

آنحضرت

در سدل و فرق در شرح صراط المستقیم میگارد مختار آنست که هر بار بطور خود میگذاشت بسدل مفید بود و بعد
وسدل و فرق هر دو جائز است و فرق افضل است کذا قیل مسئله ۳۶ دراز کردن موی سر تا دوش مگر
ازان جائز بل مسنون است چه در باب موی آنحضرت روایات مختلفه آمده در روایت انس آمده کان شعر رسول
الله صلی الله علیه وسلم الی نصف اذنیه بود موی سر آنحضرت صلی الله علیه وسلم تا نصف هر دو گوش
در جمع الوسائل می آرد از نصف مطلق بعض مراد است تا شامل باشد کم و بیش را از محاذات گوش و در
روایت دیگر آمده کان یبلغ شعره شحمة اذنیه بود که میرسید موی آنحضرت تا نرمه هر دو گوش وی و در
روایت دیگر است کان له شعر فوق الجمة دون الوفرة بود آنحضرت را موی بالای دوش متجاوز از
شحمه گوش یعنی متعذر بقدر جمه که تا دوش باشد نرسیده بود مگر از شحمه گوش فروتر آمده بود ای میان دوش
و بنا گوش می افتاد و این را لمه گویند از جهت المام قرب منکبین کذا فی المشارق و این هر سه حدیث ترمذی
در شمائل آورده و موافق روایت اخیره است آنچه بخاری از انس آورده بین اذنیه وعاتقه جزری در نهایه
می آرد جمه موی سر که بر دوش و وفره موی سر که تا بنا گوش رسد و گاهی جمه را بر مطلق مو اطلاق کنند چنانکه در
حدیث کانت جمته تضرب قریبا من منکبیه بود موی آنحضرت که قریب هر دو دوش وی میزد و در
روایت براء بن عازب آمده له شعر یضرب منکبیه یعنی آنحضرت را موی سر بود که میزد …
روایت ام هانی آمده له اربع غدائر او را چهار گیسو بود دو در جانب یمین دو در جانب یسار و این
را نیز ترمذی در شمائل نبوی روایت کرده و این شش روایت ظاهر مخالف یکدیگر واقع شده که محدثین و
شراح احادیث در وجه تطبیق آنها موشگافیها بکار برده اند قاضی عیاض میفرماید آنچه از موهای مقدم سر بود
تا نصف گوش می افتاد و موئیکه بعد ازان بود تا نرمه گوش و بهمین ترتیب آنچه پس سر بود تا دوش میرسید
در جمع الوسائل گوید این وجه تطبیق خالی از بعد نیست چه ظاهر این روایات آنست که بیان مجموع یا اغلب اشعار
آنحضرت بوده است بنابران محقق و امام نووی و شیخ ابن بطال میگویند اختلاف این حالات باختلاف اوقات
چه در زمانی ترک تراشی [illegible] واقع میشد تا گوش میرسید و اگر عشر میفرمود تا نصف گوش واقع میشد و هم
هذا القیاس قاله علی القاری فی شرح الشمائل وهکذا فی المواهب ومجمع البحار. در تطبیق [illegible] ثالث

... ن حصر در سر باز نیست بل رسانیدن آب بعد موی است و در هدایه می آرد لیس على المرأة أن تنقض
ضفائرها في الغسل إذا بلغ الماء أصول الشعر وليس عليها بل ذوائبها هو الصحيح معلوم شد
که زنان از نار ما موی بافته مکروه نیست اما در موی غیر بافته آب رسانیدن واجب است کذا فی العالمگیریه نیز
مرد از رسانیدن آب در همه مویها اگر چه بافته باشند وقت غسل واجب است کذا فی محیط السرخسی مسئله
فرق در موی سر کردن سنت است و سدل منسوخ قال العسقلانی و نزد بعضی فرق افضل است و سدل جائز کذا فی
المرقاة و فرق عبارت است از دو حصه کردن موی سر جانب یمین و یسار و ارسال آنها از پس گوش جانب
سینه و سدل ارسال آنها گرد سر بدون تنصیف در قاموس غراب می آرد الفرق أن يقسم بصفين
ويرسل صنفا من جانب يمينه إلى الصدر وصنفا من جانب يساره على الصدر والسدل
إرسال الشعر حول الرأس من غير أن يقسم بصفين وكان النبي عليه السلام عند قدوم
المدينة يسدل وكذا المسلمون ثم أتاه جبريل فأخبره بالفرق ففرق النبي عليه السلام
المسلمون و از کلام صاحب قاموس در صراط المستقیم معلوم میشود که در سدل ساختن مجموع پس قفا معتبر است جانب
میگوید اول موی مبارک فرو گذاشته بود مجموع از پس قفا باز فرق کرد یعنی دو فرقه ساخت به یک دو
از یک جانب و در صحیحین از ابن عباس مروی شده کان النبي صلى الله عليه وسلم يحب موافقة أهل الكتاب
فيما لم يؤمر فيه وكان أهل الكتاب يسدلون أشعارهم وكان المشركون يفرقون رؤوسهم فسدل النبي صلى الله عليه وسلم
ناصيته ثم فرق بعد يعني پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم که دوست داشته است موافقت اهل کتاب را در آنچه او را حکم نمیشد
و بودند اهل کتاب که سدل مینمودند و مشرکین فرق میساختند پس سدل فرمود آنحضرت موی پیشانی را اولا و بعد از آن
فرق اختیار کردند و محدث دهلوی در شرح مشکوة میگوید بعضی گویند اتخاذ فرق باجتهاد بود از آنحضرت در
مخالفت اهل کتاب چه موافقت اول اسلام بقصد ائتلاف قلوب بود و چون بی نیاز کردانید او را حق سبحانه
از ایشان و از قصد ائتلاف و غالب کردانید او را بر همه دین مخالفت کرد ایشان را در بعضی امور و ظاهر عبارت
صحیح موافقتهم در بعضی است که وی صلی الله علیه وسلم مخیر بود در آن و اگر شریعت بودی لازم و محتم گشتی و در
بعض روایات آمده است که اگر متفرق میشد مویها فرق مینهاد و الا میگذاشت بر حال خود یعنی تکلف نمودی

ازسول

زن درست بنا بر جریان عادت زنان عربست که مشهور وصل شعار بسیار داشتند صاحب هدایه در تجنیس میگوید رخصت در
وصل موی شتر در گیسوهای زنان رخصت آمده در کتاب الآثار امام محمد مذکورست عن ابن عباس لا بأس بالوصل فی
الرأس اذا کان صوفا قال محمد وبه نأخذ وهو قول ابی حنیفة و در موطا آورده هو قول ابی حنیفة
والعامة من فقهائنا و در مطالب المؤمنین می آرد زیادت موی آدمی بسبب کرامتش بجمیع اجزا جائز نیست
موی غیر آدمی اگر زنی را شوهر و سید نباشد نیز وصل کردن حرام است و اگر باشد باذن شوهر و سید جائز است مولاحه
مسئله ۲۴ زنان را انماز با شعار موصوله غیر خودشان جائز است بر قول مختار کذا فی العالمگیریه مسئله ۲۵ زنان را بستن
برشتهای سرخ از ابریشم و غیر آن جائز است محدث دهلوی می آرد اما بستن موی برشتهای سرخ از ابریشم و غیر آن که
مشابهت بموی ندارد جائز است بی کراهت کذا فی مجمع البحار مسئله ۲۶ زنان را وصل کردن موی بافته در موی سر جائز است
توضیح الحواشی بعد ذکر وصل شعر با شعر می آرد اما اذا وصلت بغیره من خرقة وغیرها فلا یدخل فی النهی
اما وقتیکه وصل نماید موی را بغیر موی از قسم پاره جامه و غیر آن پس آن در نهی داخل نیست مسئله ۲۷ اگر غلامی موی
پیشانی نداشته باشد بعض را میرسد که بر پیشانیش موی ملصق سازد که موجب زیادت ثمن او میگردد و اگر غلام
برای خدمت بود زیادت مذکور دران جائز نباشد کذا فی المطالب و العالمگیریه ناقلا عن المحیط مسئله ۲۸ کذاشتن
موی سر بدون تمهیر و شانه کردن که از پریشانی و غبار دران چرک و شپش افتد و متلبد گردد چنانکه طریقه بعض
فقراست بدعتست و خلاف سنت و مشابهت ست دران بجوکیان هنود کذا فی المطالب ناقلا عن نصاب الاحتساب
مسئله ۲۹ کذاشتن ذوائب بطریق شرفا و علویان که شعار شان شده است غیر ایشان را مکروه است و از قسم تلبیس کذا
فی الاحیا و ازینجا مستنبط میشود که کذاشتن ذوائب دا ازای علامت مکروه نیست آری برای تشبه کرده بود
همچنانکه برای زینت و تبختر دلالت میکند بر نهی حدیث غریزیم اسدی چنانکه کذشت مسئله ۳۰ بافتن گیسوان مردان را در غیر
احرام مکروه است صاحب توضیح الحواشی در شرح حدیث لا تشبهوا بالتلبید می آرد ای لا تضفروا الشعر
کالمتلبدین فانه مکروه فی غیر الاحرام **فصل دوم** در احکام لحیه یعنی ریش باید دانست که لحیه بالکسر عبارت
از موی ذقن و هردو رخسار کذا فی القاموس و آنرا از نجهت لحیه گویند که بر لحی میروید و آن بالفتح بمعنی استخوانیست که بران
باشد از رست دندانها بلحی جمع لحی یعنی زنخ و لحی اصل شرکتا فی المغرب و گویند لحی عبارتست از استخوان الیندین صماع .

زیرا که تراشیدن موی سر از سنت پیامبر صلی الله علیه وسلم بوی کم ثابت شده کما وقع فی الصحیحین پس مناسب در تحقیق
آنست که چون آنحضرت صلی الله علیه وسلم در حج و عمره حلق میفرمودند زمان قریب از حلق تا نصف گوش و بعد
بتدریج تا دوش میرسید کسی از راویان مشاهده خود را حکایت نموده بر حسب آن وقت قاله علی القاری محدث جوی
در شرح آن که اگر کسی مثل آن بلند شانه میکرد دراز میبود و در غیر آن حال کوتاه اما حکم روایت زیادت از منکبین مرد را
زیادتی لا در مرقاة میگوید لا شک ان طول الشعر لیس بمذموم و لا جائز ان یقطع ما زاد علی مقدار [illegible]
سینه و نیز در شرح منتهی الارادات فقه حنابله آورده لا باس بزیادة علی منکبیه باک نیست بزاید کردن موی سر از بر
دوش و در سنن ابو داود است [illegible] که یکطرف بود مرا گیسوان پس گفت در مرا قطع میکنم آن را زیرا که آنحضرت میکشید
و میگرفت آن را یعنی بطریق لعب و انبساط که با خردان کنند پس ما را این محبت ترک مس دست مبارک نگاه میداشت و دراز
میکرد راقم الحروف گوید اما ارسال علی الاطلاق جائز نیست بسبب مخصوص بودن آن بزنان و لازم آمدن تشبه
با ایشان کما سبق اشتباه در سنن ابو داود از سرور عالم روایت نعم الرجل خریم الاسدی لولا طول جمته
واسبال ازاره چه خوش مردیست خریم اسدی اگر نبودی درازی موی سرش و فروهشتن ازار او زائد از حد و چون این
حدیث بسمع سید رسید موی خود را تراشیده تا گوش و ازار خود را تا نصف ساق گذاشت کذا فی المشکوة و این حدیث
صراحة دلالت بر کراهت درازی موی ها از حد مذکور دارد انتباه این کراهت مخصوص باشد به سطور و امثال آن
بوده است بجهت آنکه او بدرازی موی ها تبختر مینمود پس علت تبختر است کذا فی المرقاة و موید این است آنچه در شرح مذکور
است هر کرا دیدی که بسیار تکلف میکند در دراز کردن موی و آراستن آن آن را نیز مکروه داشته راقم الحروف گوید لهذا سعدی
خود شیخ یمنی [illegible] یافته موی خود را تا دوش گذاشت اگر باعث کراهت مطلق درازی فرض کرده شود پس بنابر
فهمش که بسبب صاحب معامله بودنش از فهم دیگران معتبر است باید که زیادت از گوش جائز نباشد حال آنکه بالاتفاق
جائز است [illegible] که موی شریف زاید بر [illegible] دراز تا گوش بود [illegible] علی قاری در مرقاة میگوید که درازی موی
مذموم نیست مسئله وصل کردن موی آدمی بموی سر چنانکه عادت نسوانست مرد و زن هر دو را ممنوع است بدلیل قول علیه السلام
لعن الله الواصلة والمستوصلة لعنت کند خدا زن واصله و زن مستوصله را واصله زنیکه وصل موی زنان
دیگر نماید و مستوصله زنیکه از زن دیگر وصل موی کناند و این حکم زن و مرد هر دو را شامل است قاله القاری تحت

زنان

اعفوا اللحی که از صحیحین در ما قبل منقول شد معارض نیست چه منطوق اعفای لحیه عام ست از قدر قبضه و ما ورای آن مفهوم نیست

و ارسال مطلق ست که اصلا دلالت بر تقیید قدر قبضه ندارد امتثال و فقهای کاملین در جواب این شبهه دو طریق اختیار

کرده اند اول آنکه صاحب فتح القدیر بآن رفته و آن اینست که از راوی این حدیث عبد الله بن عمر قطع لحیه

ما ورای قبضه ثابت ست لما فی البخاری کان ابن عمر اذا حج او اعتمر قبض علی لحیته فما فضل اخذه

و هکذا رواه ابو داود و النسائی و محمد بن الحسن فی آثاره و قال وبه نأخذ پس قطع نظر از آنکه جائیکه عمل

راوی بر خلاف مروی خود میباشد چنانکه درینجا یافته شد دلیل این عمل از غیر روی حدیث از آنحضرت نیز ثابت

شده آن حدیث محمول بر منسوخ بودنش مینمایند کما هو الاصل عندنا اقل ما یقال درینجا اینست که مراد از اعفای

قطع کل یا اکثر ست همچنانکه طریقه اعاجم از هنود و افرنج ست تائید این معنی میکند آنچه در صحیح مسلم از ابو هریره مروی

ست جزوا الشوارب و ارخوا اللحی خالفوا المجوس چه جمله اخیره موقع تعلیل واقع شده و تائید این کلام از

نوادر صاحب مذهب یا رجحان مینماید چنانکه میگویم قال محمد عن ابی حنیفة اعفاء اللحی ان تترکها حتی

تکث و تکثر اما این طریق منقوض ست بعمل خلفای راشدین مثل امیر المومنین عمر و عثمان و علی رضی الله عنهم که ایشان

دراز اندازه قبضه میداشتند ابن عبد البر در استیعاب و عسقلانی در اصابه در ترجمه امیر المومنین عثمان رض می آرند کبیر

اللحیة عظیمها و امام نووی در تهذیب الاسماء در بیان لحیه علی ابن ابی طالب رضی الله عنه میگوید کانت لحیته طویلة

و هکذا فی مفتاح النجاة [illegible] حبشی و محدث دهلوی [illegible]

میکرد [illegible] و همچنین لحیه امیر المومنین حضرت عمر و عثمان انتهی و فقها نیز ارسال لحیه را مباح نوشته اند و علیه الفتوی

کما فی الحمیدیة طریق دوم آنکه مراد از وجوب در تهذیب قطع ما ورای قبضه نیست چنانچه وجوب [illegible]

سنت موکده قریب بوجوب ست کذا فی المرقاة و از اینجاست که در غرایب می آرد قد اخذ ما تحت القبضة ابن

عمر و جماعة من التابعین و استحسنه الشعبی و ابن سیرین و در بزازیه میگوید ینبغی للرجل

ان یأخذ من لحیته اذا طال و من اطراف لحیته و این طریق نزد راقم الحروف اسلم ست و در صاحب

منتخب الابصار در معنی المعنی می آرد ظاهر اینست که این لفظ یجب بجای [illegible] بصیغه مجهول ست پس [illegible]

نمیشود چه معنیش یستحب باشد تا محصلی نماید که این توجیه خلاف سیاق الفاظ و عبارت مسئله است [illegible] از قبضه

وضیاء و ترجمه بمعنی مشی کرده اند ابن نام موسوم کرده و در کتاب [illegible] کان ابن عمر هو المطلاق [illegible]

فانهما تنهى اللحية يعني حدها ولذلك سميت لحية لان حده اللحى مسئله گذاشتن ریش تا قدر قبضه

واجب که آنرا سنت گویند بمعنی طریق مسلوک در دین که بر وجوب نیز صادق می آید یا جهت آنکه ثبوتش بسنت

کذا فی شعة اللمعات اما وجوبش لقوله علیه السلام احفوا الشوارب واعفوا اللحى رواه البخاري ومسلم یعنی بسیار

و خوب تراشید سبلتها را و گذارید ریشها را و مراد از اعفا گذاشتن ریش است بحال خود بدون حلق و تقصیر یا مراد آن

بود کردن و تکثیر آنست و هو احول علیه عندنا کذا فی غایة البیان اما تعیین قدر قبضه پس ثابت است بروایت عمر بن شعیب انه

صلی الله علیه وسلم کان یاخذ من لحیته طولا وعرضا رواه الترمذی یعنی بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم که

میگرفت از لحیه مبارک خود از پهنای و دراز یعنی از هر جانب لحیه اصلاح میداد و صاحب مفاتیح و غرائب در آخر حدیث

نقل [illegible] اذا زاد علی قدر القبضة نیز نقل کرده اند اشتباه و قاضی عیاض در شفای خود در شمائل حلیه شریف آورده

اللحية تملأ صدره یعنی بود آنحضرت انبوه ریش که پر میکرد سینه او و این روایت منافی روایات سابقه است

پس در تطبیق چیست اشتباه این اختلاف حالات محمول بر اختلاف ازمنه است چنانکه لفظ اذا زاد علی قدر القبضة

[illegible] ریش است یا مراد پری سینه جانب عرض است کما یشیر الیه کلام بعض الشارحین بقوله حیث قال یکنی بها

عن کثرة الشعر ولهذا عقبه بقوله تملأ صدره الخ در وظائف النبی مسطور است که لحیه آنحضرت بمقدار چهار

انگشت بود یعنی بهمین مقدار بود از روی خلقت که دراز و کم نمیشد محدث دهلوی در مدارج میگوید سند بر این سخن یافته نمیشود

و بر منافی است حدیث ترمذی را و آنچه از شفا مذکور شد و در کتاب الصوم هدایه مسطور است لا یفعل لتطویل اللحية

اذا كانت بقدر المسنون وهو القبضة استعمال [illegible] یعنی برای درازی لحیه نکنند هرگاه بقدر مسنون باشد و آن یک

مشت است و در نهایه حاشیه هدایه می آرد اللحية عندنا طولها بقدر القبضة وما وراء ذلك يجب قطعه

هكذا روي عن النبي عليه السلام انه كان يأخذ من اللحية طولها وعرضها اورده ابو عيسى

في جامعه وقال من سعادة الرجل خفة لحيته وكان عبد الله بن عمر يقبض على لحيته ويقطع ما

وراء القبضة ذكره في الآثار عن عبد الله بن عمر قال وبه اخذ ابو حنيفة وابو يوسف ومحمد كذا

ذكره ابو [illegible] في جامعه الصغير اشتباه و روایات مسطوره دلالت بر وجوب قطع لحیه ورای قبضه [illegible]

اول آنکه خضاب سیاه کرده فرعون بود در کیمیا افزوده در خبر است که بدترین پیران آنانند که خویشتن را بجوانان
مانند کنند مگر خضابیکه برای جهاد کنند از آن مستثنی است دوم سپید کردن آن بکبریت برای تفاخر بزرگی خود و اظهار
کبر سن و ایهام تجربه علم سوم چیدن آن بحکم عبث و سودا یا در ابتدای جوانی تا صورت بی ریشان نماید و
کیمیا افزوده و این چنین باشد که خدای تعالی را فرشتگانند که تسبیح ایشان اینست سبحان الذی زین الرجال
باللحی والنساء بالذوائب چهارم چیدن موی سپید آن برای ننگ و عار از پیری پنجم نقصان آن از قدر
قبضه ششم زیاده کردن آن تا و بجنین موی صدغ برن یعنی موی سر را بمحاسن افزودن و زلف از بنا گوش فرو
گذاردن هفتم شانه کردن و آراسته کردن آن برای ریا و نمودن بچشم مردمان هشتم ژولیده گذاشتن آن تا
اظهار زهد و ورع نماید از که وی خود بدان نمی پردازد تا شانه کند نهم دیدن سیاهی یا سپیدی آن بچشم اعجاب
جوانی یا پیری دهم خضاب بسرخی و زردی تشبیها بالصالحین نه برای اتباع سنت و در مرقاة و مطالع المنیر
بعد نقل عشره مذکوره گوید و زاد الشیخ محی الدین النووی عقدها و تصفیفها طاقة فوق
طاقة و در غریبین آورده فی الحدیث من عقد لحیته فان محمدا بریء منه ای جعدها که پیچ
ریش خود را پس بجنین که محمد صلی الله علیه وآله وسلم بیزار است از و و مراد از عقد بجد کردن است و جزری گوید بعضی برانند که
مردم در جهاد این کار برای استکبار میکردند آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم حکم بارسال فرمود اما صاحب نهایه گفته معنی قول
اوست مسئله مویکه از محاسن جدا شود آنرا بشکنند تا از سحر ایمن باشد کذا فی وسیلة الطالبین و در خزانة الروایات
از بحر الفوائد می آرد قال علیه السلام اذا تساقط من لحیة احدکم شعر فاقطعوه فرمود پیغمبر علیه السلام
هرگاه بیفتد از ریش یکی از شما مویی پس قطع کنید آنرا مسئله اگر کسی ریش دیگری بتراشد دیت کامل لازم آید اگر
انبوه باشد والا حکومت عدل اما اگر چند موی فقط کوسج را بتراشد چیزی لازم نیاید قال الفقهاء لانه تشینه
لا تزینه کم زند صاحبیه در نیم حکومت عدل لازم و اگر نصف ریش را حلق نمود نصف دیت واجب شود اگر
قدر غائب منتقص نشود حکومت عدل لازم آید مسئله اگر کسی بعض ریش دیگری بزد و چید و تا یکسال
برنیامد دیت را بر غائب و موجود تقسیم نمایند بر حصه غائب باشد بر چیننده لازم آید مسئله اگر کسی را مجبور
کرد بعنی فکر خصیتین وی را ببرد و از نجاست موی ریش او ساقط شد دیت لازم آید کذا فی التاتارخانیه فصل

سنت است قبضه که قلیل باشد اما اگر بسیار دراز شده باشد قطعش نشاید ملا علی قاری در شرح مشکوة می آرد یستحب أخذ اللحیة طولاً وعرضاً لکنه مقید بما زاد علی القبضة وهذا فی الابتداء واما اذا طالت فقالوا لا یجوز قصها کراهة ان یصیر مثلة وهکذا فی العالمگیریة ودر خلاصه شرح مختار می آرد التقصیر فیها سنة وهو ان یقبض الرجل لحیته فما زاد علی قبضته قطعه لان اللحیة زینة وکثرتها کمال الزینة وطولها الفاحش خلاف الزینة امام غزالی در احیا میگوید طول مفرط ریش چهره را نمایی بد وخلقت زبون میسازد و زبان غیبت کنند که از جهت صاحبش دراز میکنند تخنیس می آرد عجب می آید مرا از مرد عاقل ریش دراز چرا ریش خود را متوسط نمیدارد چه توسط در هر چیز بهتر است ولذلك قیل کلما طالت اللحیة قصر العقل ودر جای دیگر میفرماید از مالک مرویست که در بعض کتب خوانده لا تغرنکم اللحی فان التیس له لحیة وقال ابو عمرو لان رایت طویل القامة قصیر الهامة عریض اللحیة فاقض علیه بالحمق راقم الحروف گوید شاید مراد امام غزالی علیه الرحمه ریشی است که انبوه و گرد چهره نباشد والا ریش انبوه مدور گرد از بود خیلی خوشنما باشد و مرد را وجاهتی بخشد والا تو بین لحیه طویله علی الاطلاق که محال است ریش خلفای راشدین بوده چنانکه گذشت از شان ایشان مستبعد و از اینجاست که خودشان را نقل کرده اند قیل ان اهل الجنة مرد الا هارون اخا موسى فان له لحیة الى سرته تخصیصاً له وتفضیلاً له یعنی گفته شده اهل جنت همه امرد باشند مگر هارون برادر موسی علیهما السلام که ایشان را ریش باشد تا ناف بر خصوصیت بزرگی شان مسئله سترد موی بسر [illegible] است روش افرنج و هنود و جولقیان است که ایشان را قلندریه گویند و همچنین تراشیدن [illegible] قد قصه تورپشتی در شرح مصابیح میگوید قص اللحیة کان من صنیع الاعاجم وهو الیوم شعار کثیر من اهل الشرك وعبدة الاوثان کالافرنج والهنود ومن لا خلاق لهم فی الدین من الفرقة الموسومة بالقلندریة فی زماننا هذا طهر الله عنهم حوزة الدین وبیضة الاسلام وهکذا فی شرح المشکوة وصاحب هدایه در کتاب الحج می آرد حلق الشعر فی حقها مثلة کحلق اللحیة فی حق الرجل یعنی ستردن موی سر در حق زن حکم مثله دارد مثل ستردن ریش در حق مرد مسئله در حنائی در ریش در فضلت کرده بود بعضی سخت از بعض دیگر است اول خضاب سیاهی و آن خضاب دو قسم است

لا یستطیعون ان یسجدوا روایت کرده شده است از آنحضرت صلی الله علیه وسلم که حکم کرده شود مردم را روز قیامت بسجده پس
هرکه در دنیا بروتش دراز خواهد بود مو های بروتش همچو میخهای آهنی خواهد گردید که سجده با آنها تواند کرد و کذا فی الخزانة
و همچنین احادیث دیگر در ترهیب تطویل شوارب در غرائب و غیر آن وارد که محدثین را در صحت آن کلام است و نیز در
در شرح شمائل کتاب حدیث مغیره واقع است که گفت رسول الله صلی الله علیه وسلم اخذ من شاربه علی سواک
و کان شاربه وفا و فی نسخة قال لی اقصه لک علی سواک یعنی گفت مغیره رسول الله صلی الله علیه وسلم بروت شخص را بر سواک حالیکه دراز
بود مراد او ابتدای شارب تو بر سواک یا آنکه تراشیده بروت خود را حالیکه دراز بود پس فرمود او را یا نهاده شود
برای ترک گرفتن تو بر سواک کذا فی شرح صراط المستقیم و طحاوی در شرح الآثار می آرد قص الشارب حسن
وهو ان تاخذ منه حتی ینتقص عن الاطار هو الطرف الاعلی من الشفة العلیا و صاحب آیه در
والمراد یکو ینبغی للرجل ان یاخذ من شاربه حتی یصیر مثل الحاجب و هکذا فی العالمکیریة
ناقلا عن الغیاثیة و علی قاری در شرح شمائل بعد حدیث رأی رجلا طویل الشارب متبع است
فیه دلیل علی ما قاله النووی من ان السنة فی الشارب ان لا یبالغ فی احفائه بل یقتصر علی
ما یظهر به حمرة الشفة و طرفها و در فتاوی حماد یه می آرد عن ابی حنیفة مقدار الشارب مقدار
الحاجب و امام مالک میفرماید چندان قص نماید که طرفهای لب پدید آید و چندان نبرد که سله شود و حلق آن نزد ایشان
بدعت است فاعلش قابل التعزیر کذا فی الصراط المستقیم و نزد بعضی مختار در تراشیدن آن مبالغه است بدلیل حدیث
خالفوا المشرکین او فروا اللحی و احفوا الشوارب خلاف مشرکین باید نمود که وا فر کنید ریشها را و
تراشید بروت را و در روایت دیگر است انهکوا الشوارب و اعفوا اللحی مبالغه تراشید بروتها و گذارید ریشها را
زیرا که معنی احفا مبالغه در تراشیدنست و مغرب می آرد احفی الشارب بالغ فی جزه و در نهایه میگوید امر
بحفی الشوارب ای نبالغ فی قصها حکم فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم که مبالغه کنیم در تراشیدن بروتها و نهک
نیز بمعنی مبالغه است کذا فی النهایة و در شرح مشکوة نیز است الاحفاء قریب من الحلق منقول عن الصحابة
نظر بعض التابعین الی بعض احفی شاربه فقال ذکرتنی اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم
انتهی و کذا فی الاحیاء و طحاوی فرموده است در این باب نصی از امام شافعی نیافتم اما اصحاب او را دیدم مثل مزنی و ربیع

سوم در احکام موی عنفقه و آن بفتح عین و فا و قاف و سکون نون موضع ما بین ذقن و لب زیرین است که موی بران موضع باشد یا نه کذا فی السیر الشاشیة و از نهایت بادی العنفقه معنی شعر که موی بر موضع مذکور باشد در بر مویهای موضع مذکور نیز اطلاق کنند کذا فی القاموس و المغرب صاحب نهایه گوید اصل العنفقة خفة الشئ و قلته

مسئله سترده کردن موی عنفقه مکروه است نزد امام زیرا که عنفقه اخ لحیه است کذا فی السیر الشاشیه ناقلا عن العینی و محدث دهلوی در شرح صراط المستقیم میگوید در حلق و ترک موی لب زیرین که آنرا عنفقه گویند اختلافست و افضل ترک آنست تا آنکه در بعضی روایات آمده که امیر المومنین عمر رضی معقول ننکرد شهادت کسی را که حلق میکرد آنرا

مسئله کرفتن موی فنیکین که عبارتست از طرفین عنفقه باک ندارد محدث دهلوی در شرح صراط المستقیم می آرد حلق طرفین عنفقه لا باس است در خزانة الروایات از تاتارخانیه می آرد یجوز قص الاشعار التی کانت من الفنیکین لما زحمت فی المضمضة او الاکل او الشرب و نزد بعضی مکروه است لهذا در فتاوی غرائب میگوید نتف الفنیکین بدعة و هما جنبا العنفقة و هی شعر الشفة السفلی و شهد رجل عند عمر بن عبد العزیز و کان ینتف فنیکیه فرد شهادته یعنی چیدن موی هر دو جانب عنفقه را که آنرا ریش بچه میگویند بدعت است گواهی داد مردی نزد عمر بن عبد العزیز و آن مرد نتف میکرد هر دو جانب عنفقه میمود پس رد فرمود شهادت آنرا و در حمادیه مسطور است فی الحدیث اذا توضأت فلا تنس الفنیکین یعنی جانبی العنفقة من عن یمین و شمال یعنی چون وضو کنی پس فراموش مکنی هر دو جانب عنفقه را از غسل

فصل چهارم

در احکام موی شارب یعنی بروت و آن عبارتست از موی لب بالا

مسئله تراشیدن موی بروت غیر مجاهد را مسنون است بدلیل حدیث زید بن ارقم من لم یاخذ من شاربه فلیس منا رواه احمد و الترمذی و النسائی بر کسیکه در بروت خود را پس وی از ما و بر طریقه ما نیست و نیز از ابن عباس رض مرویست کان النبی صلی الله علیه وسلم یقص و یاخذ من شاربه بود نبی صلی الله علیه وسلم که میگرفت از بروت خود رواه الترمذی بالجمله دراز کردن بروت ممنوع است طریق مشرکین است در خزانة الروایات از مضمرات می آرد روی ان النبی صلی الله علیه وسلم قال یوم الناس یوم القیمة بالسجود فمن کان فی الدنیا شاربه طویلا صارت شعوره کاوتاد الحدید

وافر سازند و سبلتهای خود را می تراشند ریشهای خود را پس خلاف ایشان کنید و بر ظاهر که خلاف ایشان در صورت
توفیر و اعفای بروت کرما تا بحلق باشد متحقق میگردد که تمام مسئله دراز کردن سبلتها غازیان را جایز و مندوبست
در فتاوی حمادیه آورده وَاَمَّا الْغَازِي فِي دَارِ الْحَرْبِ يُنْدَبُ اِلَى تَطْوِيلِ الشَّارِبِ لِيَكُونَ اَهْيَبَ فِي
عَيْنِ الْعَدُوِّ و هم دران است رُوِيَ اَنَّ خَالِدَ بْنَ الْوَلِيدِ كَانَ يُطَوِّلُ شَارِبَهُ لِيَكُونَ اَهْيَبَ هَكَذَا
فِي مَطَالِبِ الْمُؤْمِنِينَ نَاقِلًا عَنِ الذَّخِيرَةِ مسئله گذاشتن سبالتین که عبارتست از موی جانبین بروت باک ندارد
محدث دهلوی در شرح مشکوة می آرد لَا بَاْسَ بِتَرْكِ سِبَالَتَيْهِ وَهُمَا طَرَفَا الشَّوَارِبِ و در شرح صراط المستقیم
میگوید گفته اند امیر المؤمنین عمر و غیر وی اینچنین میکردند و ملا علی قاری بتبعیت ابن حجر در باب دام از شرح
شمائل میگوید رَأَى الْغَزَالِيُّ وَغَيْرُهُ اَنَّهُ لَا بَاْسَ بِتَرْكِ السِّبَالَتَيْنِ اتِّبَاعًا لِعُمَرَ وَلِاَنَّ ذَلِكَ لَا يَسْتُرُ
الْفَمَ وَلَا يَبْقَى فِيهِ غَمَرُ الطَّعَامِ اِذْ لَا يَصِلُ اِلَيْهِ وَكَرِهَ الزَّرْكَشِيُّ اِبْقَاءَهُ و در شرح مهذب فقه شافعی
می برد تراشیدنش هم باک ندارد و بیهقی تراشیدنش را از عبدالله بن عمر نقل کرده است مسئله چون بروت بسیار
دراز باشد و آب بزیر آن نرسد وضو جایز است بخلاف غسل کذا فی خزانة الروایات مسئله اگر بروت کسی بزور
حلق نمود و تا یکسال موی نبرآید حکومت عدل لازم شود و اگر بروت را با ریش حلق نمود ضمان هر یک جداگانه لازم
کذا فی التاتارخانیه فصل پنجم در موی بینی و ابرو و غیر آن مسئله چیدن موی بینی و تراشیدن آن جایزست
ملا علی قاری در شرح عین العلم در آداب حلق راس می آرد وارد شده است حدیث اِنْتِفُوا الشَّعْرَ الَّذِي
فِي الْاُنُوفِ تخریج کرده است این حدیث را ابن عدی و بیهقی از عمرو بن شعیب میگوید تراشیدن آن قائم مقام
نتف میشود و در فتاوی غرائب می آرد که در وصایای علی آمده یعنی آنحضرت امیر المؤمنین علی را وصیت فرمود
اِنْتِفِ الْاَنْفَ فِي كُلِّ شَهْرٍ و در بعضی مواضع مذکورست موی بینی چیده و برکنده نشود زیرا که مورث مرض آکله میگردد
و در فردوس دیلمی از عبدالله بن بسر مرفوعا آمده لَا تَنْتِفُوا الشَّعْرَ الَّذِي يَكُونُ فِي الْاَنْفِ فَاِنَّهُ يُورِثُ الْاَكِلَةَ
وَلَكِنْ قُصُّوهُ قَصًّا ذَكَرَهُ فِي شَرْحِ الشِّرْعَةِ كَذَا فِي الْمِرْقَاةِ وَهَكَذَا فِي الْغَرَائِبِ وَالْعَيْنِيَّةِ وَغَيْرِهِمَا
مسئله گرفتن موی ابرو که از ازدحام چشم امتداد یا مانع نظر باشد جایزست خزانة الروایات از تاتارخانیه
می آرد يَجُوزُ قَصُّ الْاَشْعَارِ الَّتِي فِي الْحَاجِبَيْنِ اِذَا زَحَمَتْ فِي الْعَيْنِ وَفِي النَّظَرِ مسئله چیدن موی میان ابرو

که خفا میکردند و این دال است بر آنکه از روی اخذ کرده اند کذا فی الصراط المستقیم **اشتباه** حدیث قص شارب که

و حدیث احفا ظاهر متعارض است پس وجه تطبیق میان هر دو چیست **انتباه** برای تطبیق میان هر دو احادیث قص را محمول بر احفا سازند

مثل حمل مطلق بر مقید یا رخصت و تخییر میان هر دو مراد داشته اند کذا فی شرح الصراط المستقیم یا مراد از احفا قص کرده

اند نظر بر مجاز لما هو مختار علی القاری فی شرح الشمائل حیث قال ان السنة فی قص الشارب ان لا یبالغ فی

احفائه بل یقتصر علی ما یظهر به حمرة الشفة وهو المراد باحفاء الشوارب فی الاحادیث انتهی

که در ظاهر مقصود مبالغه احفا و مبالغه در قص معلوم میشود بقرینه خالفوا المشرکین که حلق ریش و اعفای بروت میکردند

و جز این نیست که مخالفت ایشان در صورت اعفای ریش و احفای بروت که مراد حلق است متحقق لا اکتفا بر قص بروت

بر سواک چنانکه مروی شده و بنا بر ضرورت عدم تیسر اسباب احفا است و اکتفا او فی ما یحصل به المقصود بجهت سبقت

در خیرات است این بحر احفا است و از اینجاست که در فتاوی عالمگیری آورده الافضل ان یحفی شاربه و ابن حجر در شرح شمائل

میگوید قول ابی حنیفة وصاحبیه الاحفاء افضل من التقصیر وعن احمد انه کان یحفیه شدیدا

و محدث دهلوی در مدارج ذکر قص کردن آنحضرت صلی الله علیه وسلم بروت را بر مسواک کرده و این در یک وقتی بود و در اغلب اوقات احفا میفرمود

مسئله حلق بروت بدعت است بر قول اصح ابو المکارم در شرح مختصر از زاهدی آورده حلق الشارب بدعة وقیل

سنة و در خزانة الروایات از سغناقی نقل میکند الحلق بدعة والقص سنة وهو المذهب عند بعض

المتاخرین من اصحابنا و در فتاوی حماد به مسطور است والحلق فیه مکروه وهو الاصح و از طحاوی

منقول است که حلق افضل است از قص بقیاس حلق سر و همین قول را منسوب بائمه ثلثه حنفیه کرده اند در این قول با عتبار قیاس

درست و بوثوق بها نیست اما اول نظر آنکه افضلیت حلق راس مطلقا خود مسلم نیست تا حلق شارب را بران قیاس کرده شود

کذا فی شرح صراط المستقیم و اما ثانی پس بقول کافی نسبت ذلک الی ابی حنیفة وابی یوسف ومحمد یعنی این قول

از ائمه حنفیه ثابت نیست اگرچه منسوب بایشان است و از اینجاست که محدث دهلوی در شرح صراط المستقیم میگوید در

مذهب حنفی افضلیت حلق شارب محل تردد است لکن ظاهر از کتب ایشان آنست که سنت قص او ست انتهی و نیز در خبر است

آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرموده ده چیز از سنت من و سنت ابراهیم است قص شوارب را از انجمله شمار کرده و قسمی دیگر در صحیح

که آنحضرت ... ان المجوس یوفرون سبالهم ویحلقون لحاهم فخالفوهم

مسئله ستردن موی سینه و پشت دست و پا ترک ادبست در غرائب میگوید حلق شعر الصدر والظهر ترک ادب انتهی
و در شرح صراط المستقیم می آرد در تراشیدن موی سینه و پای و دست خلاف است و راجح ترک است **فصل دوم** در موی عانه
یعنی موی زهار و آن عبارتست از موی زیر ناف تا حوالی ذکر مرد و فرج زن کذا فی البحر وغیره شارح ریاض الصالحین
گوید مراد از موی عانه موی قبل و دبر و حوالی هر دو هست مسئله حلق موی عانه و قص و نتف آن هم در زن و مرد روا
جائز است نووی شافعی میگوید یستحب اماطة الشعر عن القبل والدبر بل هو في الدبر اولى خوفا من
ان یعلق به شیء من الغائط فلا یزیله المستنجی الا بالماء ولا یتمکن من ازالته بالاستجمار
وفي معناه الازالة بالنتف کذا فی القسطلانی یعنی مستحب ستردن موی قبل و دبر بل استحباب آن در موی
دبر بطریق اولیست بخوف آنکه مبادا چیزی از براز بآن متعلق شود پس دور نخواهد کرد آنرا استنجا کننده مگر بآب و ازاله
آن بکلوخ تا در نخواهد شد و در معنی آنست ازاله آن بنتف لیکن علما گفته اند که برای زن نتف بهتر است نظر بلطافت
و ابعدست از نفرت شوهر که از بقیه اثر حلق عارض شود و نیز چون شهوت زن اضعاف مضاعف شهوت مردست
حتی که گفته اند شهوت مرد یک جزو و شهوت زن نه جزو است و نتف شهوت را ضعیف میگرداند بخلاف حلق که
قوی میسازد لهذا برای زن نتف و برای مرد حلق مناسب است تا فی الجمله تعادل حاصل گردد کذا فی المرقاة وغیره لیکن گوید
اولویت نتف برای زن مخدوش است بلکه نتف باتفاق اطبا موجب استرخای محل میباشد پس در بعضی ضرر زوج لازم
می آید و آن عیبی در زن بود و قول محاکمه ساخته که زن جوان را نتف اولیست چرا که نتف مکانش تنگ میشود و زن
عمر را حلق بهتر است زیرا که نتف استرخای مکانش میسازد کذا فی غایة التوضیح ناقلا عن القسطلانی **تنبیه**
در صحیحین از جابر رضی الله عنه آمده ان النبي صلى الله عليه وسلم قال اذا دخلت ليلا فلا تدخل على اهلك
حتی تستحد المغيبة یعنی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فرمود که چون در آئی در شهر از سفر پس داخل مشو اهل خود
را تا آنکه استعمال آهن کند زن یعنی حلق موی زهار کند موی این حدیث صراحة دلالت میکند بر معنی که زن را حلق جائز میباشد
انتهی و اما استحداد معالجه ستردن موی است بهر حیله که زنان معتاد اند نه استعمال موسی کذا فی اشعة اللمعات شیخ عبد الحق
مسئله استعمال نوره برای دور کردن موی زهار جائز است مرد و زن را بود در اول مسنون مجدد هست بموی زهار صفات نبوت
صلی الله علیه وسلم میکارد در بعضی احادیث آمده که حلق میکرد و در بعضی آمده که نوره میکرد و حدیث نوره ضعیف

و محاذی میں برای زیبائی جائز نیست قال الطبری لا یجوز للمرأة تغییر شیء من خلقتها التی
خلقها الله تعالی علیها بزیادة او نقص لالتماس الحسن لا للزوج ولا لغیره کمن تکون
مقرونة الحاجبین فتزیل ما بینهما لتوهم البلج او عکسه کذا فی غایة التوضیح شرح الجامع
الصحیح اقم الحروف گوید این حکم زن و مرد هر دو را شامل است ذکر زن برای مثل است سبب جواز زینت او در تزیین
پس دار از الطریق اولی ممنوع باشد مسئله گرفتن موی ورکه مانع حسن و زیبائی ریش باشد جائز است فتاوی حمادیه
عن ابی حنیفة انه یجوز قص کل شعر و ما نبت من زینة اللحیة کذا فی خزانة الروایات در فروع حنائکه سطور
احد لتمد من حاجبه و عارضیه نقله ابن الهمامی و در مضمرات مینویسد لا بأس باخذ الحاجبین و
شعر وجهه ما لم یشبه المخنث مسئله اگر در ابرو دیگری نیز و ... ست کامل لازم آید اگر کسی حلق
موی صف ... وجا ... یکساله ... ست اگر ... حلق کرد ... صف دیت لازم شود کذا فی التتارخانیة

باب دوم در موی زیر بغل سوای چهره و دران دو فصل است فصل اول در سوای موی عانه و دران چند مسئله است

مسئله سر تراشیدن حلق تراشیدن و امام ابویوسف گفته لا بأس است در مطالب المومنین آمده لا یحلق شعر
حلقه و عن ابی یوسف لا بأس بذلک کذا فی العالمگیریة و نیز در مطالب المومنین است لا یحلق شعر علی
الحلقوم و انما یوخذ بالحکمة مسئله ستردن موی بغل و چیدن آن هر دو جائز است کرچیدن بهتر است که سنت
در غرائب آمده فی الابط یجوز الحلق والنتف اولی و لا حلق فاعلا ز شرح مشارق نقل میکند که مفهوم از حدیث
ابوهریره است که حلق سنت نیست بل سنت نتف است زیراکه موی بغل از حلق سخت میگردد پس معین است که نیز دوام
کردن نتف افضل است مگر کسی اگر برین قادر باشد لهذا امام شافعی فرموده است علمت ان السنة نتفه لکن لا اقوی
علی الوجع میدانم که سنت نتف است مگر قدرت بر وجع میدارم امام غزالی میگوید نتف بهتر است برای کسیکه بران
معتاد باشد و اما کسیکه معتاد حلق می بوده باشد او را حلق کافیست زیراکه در نتف آزار و الم می باشد و مقصود
نظافت است و آن در حلق نیز حاصل کذا فی الاحیا و مطالب المومنین و در توضیح الحواشی شرح صحیح بخاری می آرد و نسبت
که دراز موی بغل ابتدا به یمین بازد و ابن دقیق العید گوید هر که در لفظ نتف الابط که در حدیث وارد شد نظر ساخته
نتف متوقف کرده و هر که نظر بر معنی انداخته دور کردن را بهر مزیل جائز داشته یعنی نتف و حلق و تنویر

خود را روز پنجشنبه ذکر کرده است بحدیث ابن حجر و ملا علی قاری در شرح شمائل **مسئله** تاخیر کردن ناخنها تا روز آدینه
با وجود متجاوز بودن آنها از حد سر انگشتان مکروه است امام غزالی در احیاء آرد قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یا اباهریرة
قلّم اظفارک فان الشیطان یقعد علی ما طال منها ای ابوهریره ببر ناخنهای خود را زیرا که شیطان می نشیند
بر آنچه دراز میشود از ناخنها و قاضی خان و صاحب مغرب گفته که هر کرا ناخن دراز باشد رزقش کوتاه بود **مسئله** غازیان را
دراز کردن ناخنها جایز بل مندوب است اگرچه تراشیدن آنها از سنن قدیمه است چه اگر سلاح از دست افتد از ناخنهای دراز
کار سلاح میتوان گرفت و آنچنانست که امیرالمؤمنین عمر رضی الله عنه در نامه خود تحریر فرمود وفّروا الاظافیر فی ارض العدو
فانها سلاح یعنی دراز کنید ناخنها را در زمین دشمن زیرا که آنها سلاح است در فتاوی حمادیه آرد اما الغازی فی
دار الحرب یندب الی توفیر الاظفار لیکون سلاحا وهکذا فی مطالب المؤمنین ناقلا عن المحیط
وفی العالمگیریة ناقلا عن محیط السرخسی **مسئله** قطع ناخن از دندانها مکروه است که مورث مرض برص است کذا
فی شرعة الاسلام **مسئله** تراشیدن ناخنها در شب جایز است گویند هارون رشید این مسئله را از امام ابو یوسف پرسید
جواب داد که جایز است پرسید که کدام دلیل فرمود دلیل قول علیه السلام الخیر لا یؤخر کذا فی الغرائب **مسئله**
ترک ناخن تراشی روز شنبه و یکشنبه روا است در غرائب آرد وینبغی ان لا یؤخر فی قص الاظافیر ولا یجتنب
عن یوم السبت و یوم الاحد فانه تشبیه بالاجانب زیرا که دیگر کنند تراشیدن ناخنها و از
سنت تشبه به پیرنسا زیرا که این تشبیه بنا کانست **فصل دوم** در ترتیب قطع اظفار بدانکه مستحب در ترتیب
تراشیدن ناخنها آنست که ابتدا از انگشت شهادت دست راست کرده تا خنصرش ترتیب سازند و از خنصر دست چپ
تا ابهامش ترتیب سازند و انتها بر ابهام دست راست نمایند و در انگشتان پا ابتدا از خنصر پای راست و انتها بر
خنصر پای چپ سازند کذا فی عین العلم و الغرائب و الاحیاء و در صلوة مسعودی گوید این ترتیب در انگشتان دست برای
آنست تا ابتدا و انتها بر دست راست حاصل گردد و امام غزالی در احیا سعی بلیغ نموده ام در کتابی حدیثی در ترتیب
تراشیدن ناخنها لیکن این روایت شنیده ام آنحضرت صلی الله علیه وسلم بدا بمسبحة الیمنی وختم بابهام
الیمنی وبدا فی الیسری بالخنصر الی الابهام یعنی آنحضرت صلی الله علیه وسلم آغاز فرمود از سبابه دست راست
وتمام کرد بر سر انگشت آن و در دست چپ ابتدا کرد از خنصر و تمام نمود بر ابهام بعد نقل این روایت گفته چون

ا علی قاری در مرقات میگوید قد ثبت انه صلی الله علیه وسلم یستعمل النورة علی ما ذکره السیوطی فی رسالة

و در سیرت شامی آورده قد اخرج ابن ماجة فی سننه حدیث اطلائه صلی الله علیه وسلم عانته بالنورة

قال الحافظ ابن کثیر اسناده جید اما ابن حجر در شرح شمائل آورده لکن حدیث کان لا یتنور وکان اذا کثر شعره حلقه

یعنی بود آنحضرت که استعمال نوره نمیفرمود و چون موی زهار میشد موی زهار حلق میکرد ضعیف است واما حدیث انه دخل

حمام الجحفة یعنی آنحضرت در آمده اند بحمام جحفه بالاتفاق موضوع است زیرا که حمام ها در آنوقت نبود و نه در بعد آنحضرت

حمامها ساخته اند قاله ابن حجر وعلی القاری و محدث دهلوی در مدارج می آرد ظهور حمام بعد رحلت آنحضرت بعد فتح بلاد

عجم شد ولیکن خبر داده بود بوجود آن ونهی کرده زنان را از در آمدن حمام مگر بحکم ضرورت و قصد علاج مسئله استعمال

نوره از دست حامی بشرط غض بصر لا باس است مثل استعمال دوا در جراحت عورت دیگری فقیه ابو اللیث گوید

در حالت ضرورت است دغیر آن کذا فی مطالب المؤمنین و صاحب هدایه در تجنیس والمزید می آرد اولی آنست که استعمال

نوره از دست خود سازد نه از دست حامی هو الصحیح زیرا که آنحضرت بدست خود استعمال فرموده اند و نیز بر مقامیکه دیگر

را بران نظر انداختن جائز نیست مس آن نیز جائز نیست مگر بحجاب ثیاب یا تحلیه استعمال نوره از دست اجنبی حرام است مگر آنکه

او را مس و نظر جائز باشد مثل زن و شوهر کذا فی التوضیح ناقلا عن فتح الباری مسئله اگر شوهر بزن ازاله موی زهار

طلبد ازاله آن بر زن واجب باشد علی الاصح کذا فی القسطلانی باب سوم در احکام ظفار یعنی ناخنها و آن جمع ظفر

بالضم و بضمتین و بالکسر و بکسرتین است مگر اخیرین قلیل آمده اظافیر کمصابیح جمع اظفار کذا فی التهذیب للنووی و صاحب قاموس

اظافیر را نیز جمع ظفر گفته و اظافر کمساجد جمع اظفور بمعنی ظفر است و کسیکه اظفور را مسلم ندارد اظافر را جمع الجمع میگوید قاله النووی

فی تهذیبه و در مینباب دو فصل است فصل اول در حکم قطع و ترک اظفار و تعیین اوقات آن و در آن چند مسئله است مسئله تراشیدن

ناخنها روز آدینه مستحب است بحدیث عائشة من قلم اظافیره یوم الجمعة اعاذه الله تعالی من البلاء الی الجمعة

الاخری وثلثة ایام یعنی هر که تراشد ناخنهای خود را روز آدینه محفوظ دارد او را خدا تعالی از بلا تا آدینه دیگر و سه روز

زائد آورده اند این حدیث را الاخسروی در درر و غرر و قاضیخان در فتاوای خود و علی قاری در مرقاة شرح مشکوة و در

بعضی روایات گرفتن ناخنها روز پنجشنبه نیز وارد شده و امام نووی روایت کرده است من اراد ان یاتیه الغنی

علی کره فلیقلم اظفاره یوم الخمیس هر که خواهد که حاصل شود او را توانگری بر کره وی باید که تراشد ناخنهای

نود

صلی الله علیه وسلم فرمود لا تنتفوا الشیب فانه نور المسلم من شاب شیبة فی الاسلام کتب الله له بها
حسنة وکفر عنه بها خطیئة ورفعه بها درجة ای مچینید موی سپید را زیرا که آن نور مسلمان است هر که
شود در اسلام نویسد خدای تعالی او را بسبب آن یک حسنه ودور کند از وی بسبب آن خطائی وبلند کند بسبب آن او را
یک مرتبه قرب یا درجه روایت در ترمذی ونسائی افزوده کانت له نورا یوم القیمة باشد او را نوری روز قیامت محدث
دهلوی در شرح این حدیث می آرد اینجا محل سوال واشکال است که چون پیری سبب نورانیت در دنیا وآخرت است
پوشیدن وتغییر دادن صورت بخضاب چرا مشروع شد میگویند که مشروعیت آن بجهت مصلحت دیگر است یعنی پنهان
داشتن ضعف از اعدا واظهار جلادت تا ضعیف پندارند ودلیر نشوند اگر گویند پس چرا نتف نیز برای این مصلحت جائز نباشد
گوئیم که نتف قلع وتغییر کند بنای پیری است از اصل وقبیح است در آخر به تشویه وجوه وسوء منظر بخلاف خضاب که باد
جمع مصلحت برای پوشیدن وقت باشد میان این وآن فرق در جواز نتف شیب اگر نه بقصد تزئین وتکلف باشد روایتی
از امام اعظم [illegible] آمده است وامام محمد گفته لاباس ولیکن مختار علمای آنست که در باب خاتم شرح مشکوة می آرد ومختار در
نتف شیب مذهب ما حرمت وکراهت است ودر روایتی از امام محمد لاباس است کذا فی مطالب المومنین وباینهمه
تعبیر [illegible] باس اشارتست بانکه ترکش اولیست **حکایت** اول کسیکه سپید موی شد ابراهیم علیه السلام
[illegible] کار من این سبب فرمود وقار لک یا ابراهیم گفت رب زدنی وقارا
[illegible] اول کسی است که زیر ابر [illegible] کرد وختنه نمود وبروت تراشید وسوی
[illegible] اول کسی است که ناخن تراشید وفرق در موی سر ساخت وموی زهار سترد وسراویل پوشید وخضاب
بحنا وکتم کرد وخطبه بر منبر خواند وجهاد کرد ومیمنه ومیسره ومقدمه وقلب راست کرد ومعانقه وقت ملاقات نمود
مسئله چیدن موی زنانه نارواست اما اگر موی لب وبروت ودور کردنش جائز است بل مستحب زیرا که
آنحضرت صلی الله علیه وسلم نامصه ومتنمصه را از جمله زنان ملعونه شمار فرموده ایشان المغیرات خلق الله یاد آورد
کذا فی المشکوة نامصه زنیکه موی ابروی دیگری چیند ومتنمصه زنیکه دیگری را بچیدن موی ابروی خود امر نماید در تیسیر الوصول
مینویسد نامص کسیکه موی روی از موچینه دور کند ودر شرح مسلم گوید این حرام است مگر ریش وبروت اگر زنی را برآید ازان
مستثنی است ودر کتاب الاثار امام محمد از حضرت عائشه ام المومنین منقول است ان امرأة سألتها احف وجهی

فَقَالَتْ أَمْشِطِي عَنْكِ شَعْرَكِ الَّذِي تَجِيْنَ فِي بِيدا زِ عامته شد و و کسیکه موی خود را فرو گذارد و کس را خود

اوی برا اما م محمد سیغرا یرویه تَأْخُذُ وَهُوَ قَوْلُ أَبِي حَنِيْفَةَ و بهمین روایت اخذ کرده ایم و همین است قول ابو حنیفه

و تر ببعنی نا ص مخصوص ست بازاله موی ابرو شارح جامع صغیر گویند نامص خاص ست بازاله موی ابروها باز

نمودنها بر اینکه در شرح جامع الاصول مسطور ست التَّنَمُّصُ تَرْقِيْقُ الْحَوَاجِبِ لِلتَّحْسِيْنِ یعنی نمص باریک

کردن ابروها ست برای تزئین و در مفید المستفید می آرد الْمُتَنَمِّصَةُ هِيَ الَّتِي تَنْتِفُ الشَّعْرَ مِنْ حَاجِبِهَا وَتَأْمُرُ

غَيْرَهَا لِتَنْتِفَ شَعْرَهَا مسئله تراشیدن بروت و ناخنها و چیدن موی بغل و ستردن موی عانه و حلق سر برای کسیکه

موی سر را میراشد هر هفته بار و روز آدینه مستحب و اگر خواهد حلق زهار و نتف موی بغل ابعد بست و زنهار زیاده بیز

هم جائز ست مگر تجاوز از ان نارواست و مستکره و در مشکوة المصابیح از انس مرویست وُقِّتَ لَنَا فِي قَصِّ

الشَّارِبِ وَتَقْلِيْمِ الْأَظْفَارِ وَنَتْفِ الْإِبِطِ وَحَلْقِ الْعَانَةِ أَنْ لَا نَتْرُكَ أَكْثَرَ مِنْ أَرْبَعِيْنَ لَيْلَةً

رَوَاهُ مُسْلِمٌ و گفته اند که آنحضرت صلی الله علیه وسلم قص شارب و تقلیم اظفار هر جمعه میفرمودند و حلق موی زیر ناف بعد بست و روز و چیدن موی

بغل هر اربعین میساختند کذا فی مجمع البحار و ملا علی قاری در مرقاة می آرد مقصود ازین حدیث آنست که تجاوز از اربعین

نباید ساخت آنکه وقت چهل روز مقرر کرده شد چه مختار در وقت ستردن و تراشیدن درازی موها ست کذا فی النود

و در قنیه میگوید هفته افضل ست و پانزده روز اوسط و چهل ابعد وَلَا عُذْرَ فِي التَّرْكِ وَرَاءَ الْأَرْبَعِيْنَ وَيَسْتَحِقُّ

الْوَعِيْدَ و بیهقی در حدیث مرسل می آرد که رسول مقبول صلی الله علیه وسلم روز آدینه قبل نماز جمعه موی سلبت و ناخنهای خود را

کذا فی المرقاة و همچنین در فردوس آن را بن عمر گو مروی آن شاهد موصول نیز دارد اگرچه سندش ضعیف ست و بزار آورده کان

صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يُقَلِّمُ أَظْفَارَهُ وَيَقُصُّ شَارِبَهُ يَوْمَ الْجُمُعَةِ قَبْلَ الْخُرُوْجِ إِلَى الصَّلٰوةِ وَهٰكَذَا

فِي الْمِرْقَاةِ نَاقِلًا عَنِ الْمُظْهِرِ و در صحیح مسلم از حضرت عائشه مرویست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود عَشْرٌ مِنَ الْفِطْرَةِ قَصُّ

الشَّارِبِ وَإِعْفَاءُ اللِّحْيَةِ وَالسِّوَاكُ وَاسْتِنْشَاقُ الْمَاءِ وَقَصُّ الْأَظْفَارِ وَغَسْلُ الْبَرَاجِمِ وَنَتْفُ

الْإِبِطِ وَحَلْقُ الْعَانَةِ وَانْتِقَاصُ الْمَاءِ يَعْنِي الْاِسْتِنْجَاءَ قَالَ الرَّاوِي وَنَسِيْتُ الْعَاشِرَةَ إِلَّا أَنْ

تَكُوْنَ الْمَضْمَضَةَ یعنی ده چیز از سنت قدیمه و معمول انبیا ست تراشیدن بروت و گذاشتن ریش و مسواک کردن

آب در بینی انداختن و تراشیدن ناخنها و شستن بند انگشتان و چیدن موی بغل و ستردن موی زهار و استنجا به آب را یعنی

مراد از قناع خرقه ایست که بیکدفعت آنرا بر سر برای حفظ عمامه از چرک در مشکوة المصابیح از عبد الله بن مغفل

منقول است نهی رسول الله صلی الله علیه وسلم عن الترجل الا غبا منع فرمود پیغمبر صلی الله

علیه وسلم از شانه کردن مگر گاه گاه چنانکه یک روز کند و روز دیگر ترک نماید ابن حجر گوید غب در اصل بمعنی آن ارد [illegible] شدن

شتران بر آب بعد یک روز است بعده مستعمل شده در کردن کاری بوقتی و ترک آن بوقتی دیگر و وجه استعمال شانه کا[illegible]

آنست که ادامت آن دلالت بر کمال اهتمام در زینت ظاهر و ترفه دارد که شان زنان باشد و منافی شهامت [illegible]

و طیبی گوید مراد بهی مواظبت و اهتمام و مبالغه در تزئین است و سیوطی در حاشیه ابو داود از عراقی می آرد که علی غبا

هر روز نهی تنزیهی است نه تحریمی و مراد از آن نهی ترفه و تنعم است و ملا علی قاری گوید مقصود نهی از غایت اهتمام از

تزئین و ترجل است چنانکه لفظ غبا حاکم است نه نفی نظافت که آن از دین است و محدث دهلوی می آرد نهی از

شانه کردن هر روز شامل است سر و ریش را و ریش را آنچه بعضی مردم بعد از هر وضو شانه کنند آنرا اصلی [illegible]

سنت نیست و لیکن در بعض آثار آمده که شانه کردن بعد از وضو کلی میکند فقر را کذا فی کتاب الانوار فی

اصلاح الذریت و اگرچه استعمال ترجل غالب در راس آید و در لحیه تسریح و حدیث نهی از ترجل الا غبا هر دو را شامل

زیرا که ضعیف بود و لیکن در حدیث ابی داود نهی از امتشاط کل یوم صحیح آمده و امتشاط شامل راس و لحیه هر دو

را باشد بلا شبهه و اما اکثار تسریح لحیه که در حدیث ترمذی گذشته تقاضا میکند که هر روز کنند چه اکثار

جا بفرست بر کردن شانه نزد حاجت **اشتباه** در احیاء منقول است که آنحضرت هر روز دو بار لحیه را

بیکرد **اشتباه** محدثین گفته اند که این حدیث اسنادی یافته نشد و حجر عزالی در احیا کسی دیگر ذکر کرده و در

احادیث دیگر ذکر کرده است که آنرا اصلی ثابت نیست کذا نقل عن الشیخ ولی الدین العراقی کذا فی المرقاة و در

اشعة اللمعات می آرد ظاهر آنست که نهی هر روز شانه کردن مخصوص مردان باشد نه زنان چه اشاره [illegible]

و زین مکروه نباشد **مسئله** تشبه مردان بزنان در صورت ستردن موی ریش و بروت حرام است و همچنین

تشبه بر نگین کردن دست و پا و آواز و تکلم بخصائص زنان و رفتار و لباس در صحیح بخاری از عبد الله

بن عباس مرویست قال النبی صلی الله علیه وسلم لعن الله المتشبهین من الرجال بالنساء و

المتشبهات من النساء بالرجال لعنت کند خدا مشابهت پیدا کنندگان از مردان بزنان و مشابهت

مَنْ رَأَی هِلَالَ ذِی الْحِجَّةِ وَأَرَادَ أَنْ یُضَحِّیَ فَلَا یَأْخُذْ مِنْ شَعْرِهِ وَلَا مِنْ أَظْفَارِهِ رَوَاهُ مُسْلِمٌ فرمود آنحضرت
صلی الله علیه وسلم هر که ببیند هلال ذی حجه وقصد قربانی داشته باشد پس نگیرد از موی وناخن های خود روایت کرده است
این را مسلم **مسئله** در سراج الوهاج می آرد موی بدن وناخن وهرچه از بدن جدا شود دفن کنند چون مثل دم
ودست ساق واعضای دیگر منقطع شود وپوست بدن وخرقه حیض وخون حیض نیز ودر مطالب المؤمنین می گوید
ناخنها را اگر میندازند نیز باک ندارد وآنرا در زیر آب غسل خانه میندازد که مکروه است گویند مورث مرض باشد **مسئله** در
مطالب المؤمنین ... بریدن موی وگرفتن ناخنها در حالت جنابت کراهیت است ...
من حلق شعره وهو جنب جاءت کل شعرة یوم القیامة وله صیحة کصیحة البغل ویقول یا رب سله
هذا لم قام فی وانا جنب یعنی هر که بتراشد موی خود را بحالت جنابت حاضر شود آن موی در روز قیامت
و آواز کردن ... مانند آواز استر ... گردانید یا رب بپرس ازین ... جدا کرده ما را که جنب بوده
در تجنیس
می آرد مکروه است ... در حالت جنابت حدیث من تنور قبل أن یغتسل جاءته کل شعرة فتقول یا رب سله
لم ضیعنی ولم یغسلنی یعنی هر که استعمال نوره کند قبل غسل بیاید او را هر موی گوید ای رب بپرس او را چرا ضائع کرد
مرا وغسل ماده ... ودر منظومه ... آرد **نظم** وللجنب التنور نکره عندنا وبالنقص طلیه بالعتر
محظور ودر ... ... **مسئله** پریشان داشتن موی سر وریش ... رسید افتادن
روغن ونکردن شانه مکروه است امام مالک در موطا از عطا بن یسار می آرد که آنحضرت در مسجد بود مردی
صلی الله علیه وآله وسلم
پریشان مو از سر وریش درآمد پس آنحضرت بدست خود اشارتی برای اصلاح مویش فرمود تا او اصلاحش
کرده بازآمد فرمود ألیس هذا خیرا من أن یأتی أحدکم وهو ثائر الرأس کأنه شیطان یعنی
آیا نیست اصلاح موی بهتر از آنکه می آید یکی از شما حالانکه پریشان موی سر باشد گویا که او شیطان است بلکه
روغن انداختن در موی سر وریش وشانه کردن برای رفع پریشانی ودفع خشکی آنها وقت حاجت سنت است
در شمائل ترمذی مروی است کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یکثر دهن رأسه وتسریح
لحیته ویکثر القناع کأن ثوبه ثوب زیات یعنی آنحضرت که بسیار روغن می مالید سر خود را وبسیار
صلی الله علیه وآله وسلم
میکرد استعمال شانه در ریش خود وبسیار استعمال میکرد جامه قناع را بر سر که گویا جامه او مانند جامه روغن فروش میبود

مراد

علیه وسلم حاضر است [illegible] الغابة می‌گوید خالد بن الولید موی مبارک آن سرور را در کلاه خود تعبیه کرده برای برکت

در معارک جنگ به سر می‌بست و مظفر و منصور می‌گردید و عینی در شرح بخاری می‌آرد موید این قول است آنچه در سیرت ملا گفته

است که خالد از ابو طلحه وقت تقسیم کردن موی مبارک درخواست موی ناصیه نمود تا اعطا کرد موی ناصیه را از آنکه موی

ناصیه برای ظفر یابی مناسب است [illegible] تفاؤلی در جهاد میکرد پس هرگاه که کلاه خالد بن الولید مفقود شد ایشان

کمال مبالغه در تلاش کرده یافتند و فرمودند که آنحضرت در عمره حلق سر فرمودند مردم موهای مبارک را گرفتند و من سبقت

ناصیه را گرفته در کلاه نهادم فلم اشهد قتالا وهی معی الا تبین لی النصر یعنی پس حاضر نشدم جنگی را مگر

این کلاه همراهم بود مگر ظاهر شد برای من فتح و در صحیح بخاری مذکور است که نزد ام المؤمنین ام سلمه موی مبارک آن

حضرت در جلجل سیمین بود چون کسی را [illegible] میکرد یا نظر کسی تاثیر مینمود یا آفتی دیگر میرسید ایشان آب را در آن حرکت داده

بروایت می‌پاشیدند تا او صحیح می‌شد و در صحیح مسلم از انس مرویست ان النبی صلی الله علیه وسلم دعا

بالحلاق وناول الحالق شقه الایمن فحلقه ثم دعا ابا طلحة الانصاری فاعطاه ایاه ثم

ناوله الشق الایسر فقال احلق فحلقه فاعطاه ابا طلحة فقال اقسمه بین الناس تحقیق طلب داشت

نبی صلی الله علیه وسلم سر تراش را [illegible] سر تراش را جانب راست سر خود پس حلق کرد آن جانب را پس خواند آنحضرت

ابوطلحه انصاری را پس داد موی آن را او را پس داد آنحضرت جانب چپ خود را پس گفت سر تراش را پس تراشید پس

داد آن موی را به ابوطلحه پس فرمود تقسیم کن این را میان مردم و در اشعة اللمعات گفته پس هر یکی را یکتا و دو موی [illegible]

رسید و در حدیث انس آمده که دیدم آنحضرت را در حالیکه سر تراش حلق مینمود و یاران گرد ایشان حلقه زده بودند

پس منتج شد که موی سر آنحضرت افتاد الا در دست مسلمانی و از محمد بن سیرین روایت شده که گفتم عبیده را نزد

من موی است از آنحضرت که یافته‌ام او را از انس گفت لان تکون عندی شعرة منه صلی الله علیه

وسلم احب الی من الدنیا وما فیها رواه البخاری وقال [illegible] یعنی البته بودن یک موی آنحضرت

صلی الله علیه وسلم نزد من بهتر است از دنیا و آنچه در دست و عینی شارح صحیح بخاری می‌آرد در تحدیث اثبات است

که موی جدا شده را از آدم زنده نیز خود نجس نشود [illegible] دفن کردن آن مستحب است چنانچه بعضی

گفته‌اند باب نهم در خضاب و [illegible] فصل است تمهید و تحقیق لفظ معنی خضاب چیزی که

بانکنند کان ... را مدارا ... مسئله ستردن موی لب و بروت و غیر آن وقت مصیبت موت کسی ناروا ست

قال علیه السلام انا بری ممن حلق و سلق و خرق من بیزارم از کسیکه حلق کند یا نوحه کند با

آواز بلند کند یا جامهای خود را پاره پاره سازد در وقت مصیبت کذا فی شرح المصابیح للتورپشتی مسئله اگر

آب بعد فرق و حاجبین و بروت رسانید یا سر را مسح کرد یا زانیه را حلق نمود یا وضو کرده ناخنها را تبعید

اعاده آب رسانیدن بر مواضع مذکوره لازم نمی آید کذا فی قاضیخان اما اگر ناخنها بحدی دراز باشد که

زیر گوشت تا زرا پوشد آب به زیر آنها رسانیدن لازم است کذا فی المجمع مسئله ... را فرع بر سر کسی کند ستردن

و حلق ریش کسی کردن اگرچه باجارت معلوم باشد ممنوع است زیراکه اعانت بر معصیت است کذا فی شرح

الطریقة المحمدیة مسئله تطیب ادهان یعنی روغن در موهای سر و ریش استعمال کردن از آوندهای

زر و سیم مکروه است مراد ... ممنوعیت اکل و شرب است در ظروف زر و سیم حدیث

لا تشربوا فی آنیة الذهب والفضة ولا تاکلوا فی صحافها فانها لهم فی الدنیا ولکم فی الآخرة

منوشید در آوندهای زر و سیم و مخورید در طباقهای آنها زیراکه آنها برای شان یعنی کفار در دنیا و برای شما در آخرت

ست اما فقها تطیب با دهان و امثال آن را بر خوردن و نوشیدن قیاس فرموده اند قاضیخان می آرد ولکن لیکره

والادهان فی آنیة الذهب والفضة وکذا المجامر والمکاحل والمداهن یعنی مکروه است نوشیدن

و روغن مالیدن در ظروف زر و سیم و همچنین مکروه است از آن عود دادن و سرمه دادن و روغن دانها

و معنی کراهیتش آنست که استعمالش ابتدا آن در چیزی باشد که برای آن موضوع شده است مثلا روغن را در

ظرفی ریزد و دست در آن اندازد یا از آن روغن بر سر ریخته مالند و اگر روغن را از آن بر کف دست ریزد

و باز آنرا از کف دست استعمال نماید مکروه نباشد کذا فی الدر المختار وغیره در شرعة الاسلام آورده که آنسرور عالم

صلی الله علیه وسلم روغن را اولا بر کف دست چپ میریختند پس اولا بر ابرو میرسانیدند باز بر بروت

باز بر ریش باز بر سر و گاهی روغن در میان شانه ... و بعد آن کتاب از آنحضرت منقول است من امر المشط علی

حاجبیه المشط عوفی من الوباء یعنی هر که شانه بر ابروهای خود رساند در عافیت باشد از وبا

و هنگام شانه کردن سبحان الله شرح خوانده باشد مسئله ترک تراشیدن موی مبارک سرور عالم صلی الله

عام است از سر ... ۱۲

ورقه كورق الزيتون وله ثمر قدر الفلفل وليس هو ورق النيل كما وهم ... معرب ميوسيد من شجر الحناء ورقه كورق الآس وهو مشابه بالحناء وحكيم گيلاني در شرح قانون می

... من شجر الجبال يصبغ بورقه وغلط من ظن انه الوسمة وهو اقوى من النيل في الصبغ

وهو يكون بمواضع مسبعة منها وله ورق كورق الآس والزيتون وله ثمر في قدر الفلفل في

داخله نوى واذا نضجت الثمرة اسودت واذا جفف ورقه ودق كان خضابا مع الحناء

... هذه الشجرة اذا طبخ جيدا كان مدادا ... فاذا اصيف له صمغ كان بالغا در ترجمه

مسطورست كتم غير برگ نيل ست چه گياه نيل شبيه گياه ... ساق نيل مجوف ست وبرگ وسمه شبيه برگ مورد

ساقش غير مجوف وثمرش قدر فلفل بعد از رسيدن سياه ميشود وشاخهای او انبوه تر از شاخهای نيل وبرگش

... ان ... تر مياشد بعضی که برگ نيل را وسمه دانسته خلاف ست ... معروف گومند ... که

... زبان نيل ... بعضی ... مشهور كتم باشد ونوع دیگرش ... نيل ... كتم را غير نيل گفته اند ...

... نوعيست از نيل عين نوع ديگرش که باسفائش اختلاف دارد نيست ... آنانکه عينش گويند

مرادشان نوعی از وست ... اين جمله اختلاف از ميان برخيزد وجانب نزاع لفظی راجع ميگردد ... قول

هر يک صحيحست ... والنيل يطلق على ثلثة اشياء احدها النبات

الذي ورقه الوسمة وهو الذي يستعمل في خضاب الشعر وثانيها النبات الذي يقال له

العظلم وهو نبات له ورق شبيه بورق لسان الحمل الا انه ارق واشد سوادا منه

وله ساق اطول من ذراع وهو الذي يستعمله الصباغون ببلاد الاندلس وثالثها

العصارة المتخذة التي يستعمل الصباغون ايضا في اكثر البلاد ... علي ... شفا ...

النيل حشيش منه بستاني ومنه بري وعصارته هي النيلج وهو الذي يستعمله الصباغ

... وسمه در لغت ... اختلاف ... صاحب قاموس بفتحتين وبفتح اول وكسر سين ... آورده ودر ... شرح الموطا ومغرب

بسكون سين ... منقول شده ... علی قاری از مصباح نقل ميكند كسره سين لغت اهل حجاز ست وافصح از

سكون ... بسكون ... در شرح لمعات ... نيز آورده ... ديگر ديده نشد ...

... و بیت اخضاب را بمعنی نوشتن نیل حنا و زعفران و ورس و کتم و وسمه آمده است که خضاب بالکسر مصدر
بمعنی رنگ کردن زیرا که بعضی رنگها را نیز گویند که از آن خضاب حاصل شود لذا فی جمیع الوسائل آمده حنا بکسر
و تشدید نون که در فارسی بتخفیف نون شائع شده است نامیست معروف که آنرا بهندی مهندی گویند و عصفر
بفتح اول و ثالث و سکون عین نیز مشهور است و وسمه بکسر باشد اما کتم در لغت و ماهیت آن اختلاف است اما لفظش
پس مشهور بتحتین و تخفیف تای مثناه فوقانیه است و جزری در نهایه از ابو عبید مشدد تا نیز آورده و صاحب بحر
بتحتین و بالضم آورده اما معنی و حد [illegible] کما سیأتی و ماهیتش بقول مشهور برگ نیل باشد که آنرا وسمه
گویند و نزد بعضی غیر آنست و داود انطاکی در تذکره اولی الالباب می گوید المشهور انه النیل و قیل نبت له ورق
دقیق و زهر اصفر و حمل اسود. جزری در نهایه می آرد نبت یخلط مع الوسمة و یصبغ به الشعر
وقیل هو الوسمة و ابن یوسف هروی در بحر می آرد الکتم بالتحریک قال مولانا نفیس قد اختلف في
ماهیة الکتم هو الوسمة و قیل انه شیء یزرع مع الحناء تشبه ورقه ورق الحناء و یطلع
اعلی منه حتی یقع استظلال الحناء به فهذا یزرع معه و بالضم [illegible] منه شیء
یقال له بالفارسیة نیل و خضر می در شفاء الاسقام می آرد هو الوسمة و قیل هو نبت [illegible] الجبال
یجفف ورقه و یدق و یخلط بالحناء و یخضب به الشعر فیقوی لونه و یقویه و قیل ان الکتم
لا یسمو صعدا و ینبت فی اصعب ما یکون من الصخر و هو اخضر و ورقه کورق الآس و ثمر
و مجتناه صعب و قیل الکتم معروف بالاندلس ینبت فی السهول و ورقه قریب من ورق
الزیتون یعلو فوق القامة و له ثمر قدر الفلفل فی داخله نوی و اذا نضج اسود
انتهی ملخصا و ازین اقوال اختلاف ماهیتش پیداست و صاحب مخزن الادویه می گوید تحقیق آنست که کتم
برگ نیل است اما راقم الحروف گوید از تصریحات ائمه فنون چنان معلوم میشود که کتم غیر برگ نیل است و اینک عبارات
ثقات جوهری در صحاح می آرد الکتم نبت یخلط مع الوسمة للخضاب و علامه زمخشری در فائق می گوید
هو نبت یخلط مع الوسمة للخضاب الاسود و در زراریه از ابو حنیفه منقولست ان الخضاب حسن
لکن بالحناء و الکتم و الوسمة و ازین هر سه کلام مغایرت کتم از وسمه یعنی برگ نیل هویداست منادی در جرم

واجتنبوا السواد تغییر سپیدی بر او پرهیز کنید از رنگ سیاه نزد حسن بود و در نسائی مروی است آنحضرت
فرمود یکون فی آخر الزمان قوم یخضبون بهذا السواد کحواصل الحمام لا یجدون رائحة الجنة
یعنی خواهد شد قومی در زمان پسین که خضاب این سیاهی خالص معروف خواهد کرد مانند چینه دان کبوتران
نخواهند یافت بوی جنت را یعنی آنجا نخواهند رفت و این مبالغه است در زجر یا مراد آنست که با وجود رفتن
شدن بجنت با قصد ساره راه ایشان آن رائحه را پیش از دخول جنت در قبر و عرصات نخواهند یافت تا
تعب و مشقت آنجا بسبب آن بر ایشان آسان میگردید محدث دهلوی در شرح مشکوة می آرد مراد از حواصل الحمام
سینه است که بعض کبوتران را سیاه خالص میباشد در طبرانی از ابی الدرداء مرفوعا آمده من خضب بالسواد
سود الله وجهه یوم القیمة کذا فی جمع الوسائل لعلی القاری هر که خضاب سیاه نماید سیاه خواهد کرد خدا
روی او را روز قیامت و امام احمد از انس روایت میکند غیروا الشیب ولا تقربوا السواد متغیر کنید پیری
را و نزدیک مروید سیاهی را و امام غزالی در احیاء ذکر آنحضرت در حق خضاب سیاه فرمود هو خضاب اهل النار
یعنی خضاب سیاه خضاب دوزخیانست و در روایت دیگر آمده الخضاب بالسواد خضاب الکفار و سابقا معلوم
شده و اول کسیکه خضاب سیاه نموده فرعون بود بالجمله نصوص مسطوره و امثالش که در کتب حدیث مسطور است دلالت صریحه
بر حرمت خضاب سیاه دارد و بقرینه وعیدهای شدیده لهذا ابن حجر خضاب سیاه را در زواجر از کبائر شمرده و محدث دهلوی
در شرح مشکوة می آرد خضاب بحنا باتفاق جائز است و مختار در سواد حرمت است و در علت امتناع خضاب سیاه نوشته که
تشابه برنگ اصلی موی سیاه از آن پیدا میشود کذا فی المرقاة یعنی آن فریب است لهذا نهی از وصل اشعار وارد شده و آنرا تزویر
فرموده ولهذا کاذب فی اللحیة شخصی را گویند که خضاب سیاه کرده باشد بخلاف زرد و سرخی که از آن تشابه بلون اصلی
موی لازم نمی آید کذا فی شرح الوجیز فی فقه الحنابلة حکایت پیری در عهد امیر المؤمنین عمر رض خضاب سیاه کرده
با زن نوجوان نکاح ساخت چون حالش پیش آن نوجوان دگرگون نمود مرافعه پیش امیر المؤمنین نزد حکم
برد نکاحش نموده بحد تعزیر رسانید و فرمود غررت القوم بالشباب کذا قال الطحاوی راقم حروف گوید
شاید علت رد نکاحش آن باشد که نکاح مذکور مشروط بشرط جوانی بود و ببطلان شرط نزد شافعیه بطلان نکاح
بوده باشد مسئله غازیان را خضاب سیاه برای هیبت کفار جائز است در محیط البرهانی در فصل ششم از کتاب الکراهیة

بعضی از اطبا گیاهی است که آن را نیل نامند و برگ آن با حنا آمیخته خضاب کنند و محمود شعبانی در مهذب گوید الوسمة برگ نیل و مطربی گوید و قیل

الخطر و قیل العظلم و این هر دو هم برگ نیل اند و صاحب قاموس در ترجمه عظلم برد و گوید

نبات یختضب به او هو الوسمة و در ترجمه وسمه النیل نبات یختضب بورقه و در ترجمه نیل

العظلم او نبات آخر ذو ساق صلب و شعب دقاق و ورق صغار مرصفة من الجانبین

و تحقیق آنست که وسمه برگ نیل است و داود انطاکی در تذکره می‌گوید النیل هو الوسمة و الخطر و العظلم

و در مخزن منقول است که وسمه است و تصریح السدید فی شرح القانون ایضا آمده و در تحفه گفته که بعد دمیدن

منش شده چیزی شبیه موی بر آن مایل به سرخی مانند زعفران از آن ظاهر میگردد و سایند آنش مانند ساییده زعفران که من

ازو ثیاب را رنگ کنند کذا فی المخزن تبعا للانطاکی و السدید صاحب مغرب گوید ورس گیاهی است زرد خوشبو

و شیخ در قانون می‌آرد ورس احمر قانی مشابه زعفران که از یمن آرند و بعضی گویند که خراشیده درخت است کذا قاله

السدید فی شرح القانون **فصل اول در احکام خضاب** و اقسام آن **مسئله** خضاب زرد و سرخ مردان و زنان را جایز

مستحب است بدلیل که امام احمد از ابی امامه بسند حسن آورده که روزی سرور عالم صلی الله علیه و سلم جانب جماعتی از انصار

که ریشهای ایشان سفید بود برآمد پس فرمود یا معشر الانصار حمروا و صفروا و خالفوا اهل الکتاب

ای گروه انصار سرخ کنید یا زرد کنید یعنی ریشهای خود را و مخالفت کنید اهل کتاب را که ایشان خضاب نمیکردند و در فی

جمع الوسائل و امام کردری گوید در خضاب قول است اصح آنست که خضاب برای مردان و زنان مستحب است و سیاهی

حرام و امام محمد در موطا می‌آرد لا نری بالخضاب بالوسمة و الحناء و الصفرة بأسا و ان ترکه ابیض فلا

بأس و کل ذلک حسن یعنی بهم خضاب وسمه و حنا و خضاب خوشبوی زرد باکی نه و اگر موی سفید گذارد هم باکی

ندارد و هر یک بهتر است و قاضی خان گوید الخضاب بالحناء و الوسمة حسن و در فتاوی بزازیه از امام ابو حنیفه

نقل است الخضاب حسن لکن بالحناء و الکتم و الوسمة و اراد به اللحیة و شعر الرأس و الخضاب

فی حال غیر الحرب لا بأس به فی الاصح یعنی خضاب مستحسن است به حنا و کتم و وسمه مراد از آن ریش و سر است و خضاب

در غیر جهاد نیز مضایقه ندارد **مسئله** خضاب سیاه که مشابه سواد اصلی باشد غیر غازی را حرام است

حدیث صحیح مسلم از جابر بن عبد الله است روز فتح مکه ابو قحافه را نزد پیغمبر آوردند که موی سر و ریش او سفید بود مانند ثغامه فرمود غیروا هذا

مانند شاخهای درخت [illegible] و وسمی و برگ که مائل به زردی باشد و خضاب به سیاه حضرت دیگر نیز به بعضی [illegible]

نکرده شود محدث دهلوی در اشعة اللمعات می آرد صحت رسیده است که امیر المؤمنین ابوبکر صدیق رضی الله تعالی

خضاب میکرد بحنا و کتم که نام گیاهیست و لیکن رنگ آن سیاه نیست بلکه سرخ مائل بسیاهیست و آنچه از بعض صحابه نقل

کرده همبرین محمول است و ازین تحقیق منقش خاطر گردید که حصول سواد خالص از اجتماع کتم و حنا مسلم نیست

کیف لا که هر یک از هر دو سواد خالص نمی آرد اما حنا پس ظاهر است و اما کتم پس بتصریحات لغات مثل صاحب مغرب

وغیر آن لان الکتم فیه حمرة پس استعمال هر دو باهم لا محاله موجب رنگی باشد میان هر دو و از تجارب که علامه

عقلی [illegible] کو مر الکتم الصرف یوجب سوادا مائلا الی الحمرة والحناء یوجب الحمرة فاستعمالهما یوجب ما بین

السواد والحمرة کذا نقله القاری [illegible] تجربه نیز برین شهادت دارد همچنانکه جزری گوید قد جربنا الحناء

والکتم جمیعا فلم یسود بل تغیر صفرة الحناء وحمرته الی الخضرة ونحوها فقط من غیر ان

یبلغ الی السواد کذا رأیناه وشاهدناه کذا فی جمع الوسائل و ملا قاری بعد نقل این روایت میگوید

[illegible] محقق [illegible] باکر کتم غالب یا برابر حنا باشد سیاهی آرد والا سرخی راقم الحروف گوید چون از تصریح صاحب مغرب

و [illegible] الی رنگ کتم صرف سرخی آمیز معلوم شد پس از خلط سیاه هر قدر که باشد لا محاله رنگ سرخی باقی خواهد ماند بل سرخی

خواهد کرد [illegible] قدر [illegible] چون رنگ محاسن حضرت صدیق سرخی [illegible] شده لا محاله بر ان خلط محمول کرده شود که

زان سواد صرف حاصل نگردد و ملا علی قاری در شرح مشکوة می آرد که خضاب سیاه حسنین و عثمان رضی الله عنهم با جهاد بود

[illegible] از کلام اکابر عظام مستفاد شد اما چون کتم بنا بر تحقیق محققین که غیر برگ نیل است درین دیار یافته نمیشود تجربه

[illegible] فراهم نمیتواند شد آری خضابیکه درین دیار اشتهار دارد از برگ نیل و حنا است و رنگ برگ نیل تنها موجب سواد

صرف نباشد بل مائل بخضرت و جمعش با حنا دو صورت دارد یکی آنکه اولا موها را با حنا رنگین سازند و بعده برگ نیل [illegible]

طریق رنگ سیاه خالص حاصل میشود دوم آنکه قدر یک ربع حنا در سه ربع برگ نیل آمیخته سایند و با آب خلط

کرده در آفتاب بگذارند و بعد ساعتی استعمال نمایند باین طریق اگرچه سواد حاصل میشود لیکن در بادی النظر رنگ [illegible]

نمایان باشد نه مشابه سواد اصلی و هر قدر که زمان خضاب [illegible] موها که خواهد شد رنگ مائل به سرخی خواهد بود

کسانیکه حصول سواد خالص از اجتماع این هر دو مسلم داشته اند در رفع اشتباه مرکوز تکلف کنند و گویند حدیث [illegible]

نی رد اما الخضاب بالسواد فمن فعل ذلک من الغزاة لیکون اهیب فی عین العدو فهو

محمود اتفق علیه المشائخ ومن فعل ذلک لیزین نفسه للنساء او لیحبب نفسه الیهن

فذلک مکروه وعلیه عامة المشائخ ونحوه ورد الاثر عن عمر رض یعنی اخضاب بسیاه برای

غازیان برای هیبت در چشم اعدای دین کنند محمود است ومتفق مشائخ بر آن هم که برای زینت نفس خویش

زنان و تحصیل دوستداری شان با زنان کند مکروه بود و هم میکند اکثر مشائخ و در مطالب المؤمنین آورده که بعضی مجوز

کرده اند بی کراهت کذا فی المحیط واز امام ابو یوسف در روایتی لا باس است چه ایشان فرموده اند چنانکه مرا از زن

زن نیکو مینماید ویرا نیز از زینت من خوش می آید وهکذا فی العالمگیریة ناقلا عن الذخیرة ومختار آنست که مکروه است زیرا که پیری لباس هیبت

و تغییر وی بری لباس بظلمت کرده است کذا فی شرح المشکوة للدهلوی اشتباه در سنن ابن ماجه آمده ان احسن ما

اختضبتم به لهذا السواد ارغب لنسائکم فیکم واهیب لکم فی صدور عدوکم یعنی

بهتر چیزیکه خضاب میکنید با آن برای شما این سواد است که مرغوب است زنان شما را در شما وهیبت ناکتر است برای شما در

سینهای دشمن شما و این حدیث صراحة دلالت بر حسن خضاب سود دارد انتباه از جمله راویان این حدیث دفاع

دغفل سدوسی از ضعفاست ومحمد بن اسرائیل که از راویان اوست ابو حاتم ضعیف گفته پس در باب احادیث صحیحه

دیگر صحاح که دلالت بر نهی دارد قابل احتجاج نباشد اشتباه در احادیث صحاح وارد شده است ان ابا بکر

تصبغ بالحناء والکتم وظاهر است که از اجتماع حنا وکتم رنگ سیاه پیدا میشود صرح به الجزری فی النهایة یعنی حیث

قال ان الحناء اذا خضب به مع الکتم جاء اسود وهمچنین خضاب سیاه را حضرات حسنین وعثمان وغیرهم رضی الله

عنهم مستعمل فرموده اند پس معلوم شد که احادیث نهی معمول بها نیست انتباه خضاب حضرت صدیق سیاه محض

نبود بلکه احمر مائل بسیاهی در صحیح بخاری از انس بن مالک مرویست قدم النبی صلی الله علیه وسلم

المدینة وکان اسن اصحابه ابو بکر فغلفها بالحناء والکتم حتی قنأ لونها یعنی تشریف آورد آنحضرت

صلی الله علیه وسلم بمدینه پس بود مسن تر از اصحاب او ابو بکر پس خضاب کرد ریش خود را بحنا وکتم تا آنکه سرخ شدید شد قنو

ابن حجر در فتح الباری وصاحب مواهب اللدنیه وقسطلانی در معنی قنا لونها گویند ای اشتدت حمرتها وصاحب نهایة

ومغرب در تتمه حدیث مذکور نقل میکنند ولحیته کانها ضرام عرفج یعنی ریش حضرت صدیق از خضاب مثل

مانند

و محرق و منقطع باشد که در آن [illegible] منه مدظله

فی القنادی الابراہیم الشاہیہ ناقلا عن العوائد و در ترغیب الصلوٰۃ از متفق آوردہ کہ رنگ کردن زنان
روا نیست مردان و زنان را اشتباہ و احادیث مشتملہ بر تغییر شیب مخالفت اہل کتاب دلالت بر سیاہ خضاب
دارند و از آنہاست حدیث اِنَّ الْیَہُوْدَ وَالنَّصَارٰی لَا یَصْبَغُوْنَ فَخَالِفُوْھُمْ رواہ الشیخان
عن ابی ھریرۃ و امثال آن چنانکہ در ما سبق گذشت و از نجاست کہ بسیاری از اصحاب کبار مثل امام حسن
و امام حسین و عثمان بن عفان رضی اللہ عنہم خضاب باسفر سودند و احادیث فضیلت سپیدی شیب دلالت
برخلاف آن دارند مثل حدیث ترمذی و ابن ماجہ از کعب بن مرۃ مَنْ شَابَ شَیْبَۃً فِی الْاِسْلَامِ کَانَتْ
لَہٗ نُوْرًا یَوْمَ الْقِیٰمَۃِ ہر کہ پیر شدن باشد در اسلام پیری و سپیدی موئیش نور خواہد شد برای او در قیامت
و مثل حدیث طبرانی از ابن مسعود اَنَّ النَّبِیَّ صَلَّی اللّٰہُ عَلَیْہِ وَسَلَّمَ کَانَ یَکْرَہُ تَغْیِیْرَ الشَّیْبِ یعنی پیغمبر خدا
صلی اللہ علیہ وسلم کراہت میداشت تغییر پیری را و لہذا بسیاری از اصحاب خضاب نفرمودہ اند مثل امیر المومنین علی
و سلمہ بن اکوع و ابی بن کعب و غیر ایشان پس وجہ تطبیق در روایات مسطور چیست انتباہ نزد بعضی
حکم خضاب برای کسانیست کہ شیب آنہا شنیع و کامل باشد و برای کسانیکہ شیب آنہا دون باشد خلاف
آن حکم فرمودہ اند ملا علی قاری در شرح شمائل می آرد ظاہر حدیث دلالت بر وجوب خضاب علی الاطلاق
دارد بقرینہ اختیار مخالفت اہل کتاب مگر آنکہ گویند اگر عادت اہل بلدہ ترک خضاب باشد در حق او ترکش
اولیست و الا فلا و در مرقاۃ میگوید بعضی علما گفتہ اند کہ نہی مشابہت اہل کتاب برای دو مویان ست تا مشابہت
اہل نفاق لازم نیاید اگر ہمہ موہا یکرنگ سپید باشد حاجت تغییر نیست و احتمال دارد کہ تغییر شیب مخصوص بہ
کسانیکہ در کفر پیر شدہ باشند تا بعد اسلام تغییر شیب قوی معلوم شود و دلالت میکند برینمعنی قضیہ ابی قحافہ کہ ریش
بغایت سپید داشت و آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم اورا بعد اسلام آوردنش برای خضاب حکم فرمودند و محتمل کہ حکم خضاب مخصوص بہ
اہل جہاد برای اظہار قوت و ہیبت در نظر اعدا راقم الحروف گوید این احتمال مستبعد مینماید چہ خضاب مطلقا خیر
ست اگرچہ در غیر حالت جہاد باشد آری خضاب سیاہ مخصوص بجہاد ست کما سبق اشتباہ چون آنحضرت
شیب انور فرمودہ حق تعالی در جواب حضرت خلیل اللہ از ابو قتادہ آوردہ پس وجہ فرمودن حضرت شیبتنی
ما شاء اللہ بالشیب کہ در روایات متعددہ آمدہ چیست انتباہ چون ایشان بالغہ آن حضرت

بالحناء والکتم محمول بر تخییر و در بعضی واو فاصله است که بسیار مستعمل شود چنانچه در نهایه می آرد لعل حدیث بالحناء و
الکتم علی التخییر و در شرح شرعة الاسلام می نظر می آید هر دو را از حنا و کتم علیحده استعمال کنند زیرا که اگر هر دو را
خلط خواهند کرد یا اول خضاب بحنا بعده خضاب بکتم خواهند ساخت رنگش سیاه خواهد شد این توجیه قطع نظر از آنکه
ظاهر لفظ بالحناء والکتم دلالت بر اجتماع دارد و در روایات مختلفه و طرق متعدده همه جا واو مذکور است کلمه او کما صرح به
فی النهایه محذوف است حدیث صحیح مسلم اختضب ابو بکر بالحناء والکتم و عمر بالحناء بحتا چه ظاهر این حدیث
دلالت صریحه بر معنی دارد که حضرت صدیق میان حنا و کتم جمع کرده پس احتمال انفراد بنظر این روایت گنجایش ندارد
قال ابن حجر المکی علی ما صرح الحنفی فی شرح الشمائل مسئله زنان را خضاب دست و پا و ناخنها جائز است بشرطیکه در آن
تماثیل تصاویر نباشد و مردان و اطفال ذکور را مکروه و در شرعة الاسلام می آرد ولیمسه للنساء، لکن لغیر شیء
و در بزازیه میگارد لها ان تختضب یدیها و رجلیها للتزین خضابا بلا تماثیل و در ظهیریه میگوید ولا ینبغی
للصغیر ان تختضب یده او رجله و علت کراهت آن تزین است که زنان را مباح باشد و مردان را تشبه ایشان
ممنوع کذا فی کنز العباد و ظاهر است که کراهت اصابع اطفال ذکور راجع باولیای ایشانست صاحب نفحه
میگارد که قول مردان را راضی شویم که اطفال رنگین ساخته معتمد نیست زیرا که حقتعالی میفرماید الرجال قوامون
علی النساء و نهی من المنکر فرض است و در تفسیر معالم التنزیل در ذیل قوله تعالی وما ولکم النار مسطور است
عن مکحول قال من اخلاق قوم لوط تطریف الاصابع بالحناء و در سنن ابو داود مروی است
که زنی از پس پرده اشارت بدست خود نمود و در آن خطی بود که بجانب آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم مرقوم بوده آ
حضرت آن خط را از دستش نگرفت فرمود نمیدانم که این دست دست مرد است یا زن گفت دست زنست فرمود که اگر
میبودی هر آینه رنگ میکردی ناخنهای خود را بتغییر یعنی برنگ حنا و این حدیث دلالت میکند
و مرد که رنگین کردن ناخنها بحنا مخصوص بزنان است پس مردان تشبه بایشان کرده بودند [illegible] احادیث
مولانا [illegible] در شرح مشکوة می آرد رنگ کردن دست و پا بحنا مرد را بجهت عذر لا باس است و بلا عذر مکروه است
مسئله رنگ کردن موی یعنی خضاب کردن موی زن بی شوهر را و شوهردار را بی اذن شوهر حرام است و غیر آن را
حرام نیست کذا فی اشعة اللمعات مسئله خضاب کردن مردان مر طفلان غیر ایشان را مکروه است کذا فی الفتاوی

روایت دارد دخلت علی ام سلمة فاخرجت شعرا من شعر رسول الله صلی الله علیه وسلم
مخضوبا و ابن ماجه و احمد بلفظ بالحناء والکتم نیز این روایت مذکور نقل کرده اند و نیز در شمایل ترمذی از انس
مرویست رأیت شعر رسول الله صلی الله علیه وسلم مخضوبا و دیدم موی آنحضرت را خضاب کرده شده
ظاهرا احادیث مسطوره با هم در تعارض و از ما تعیین ثبوت خضاب آنحضرت در دفع این تعارض گویند که
شیبه احمر است که موی مبارک فی نفسه از پیری سرخ شده بود چنانکه قبل از سپیدی موها سرخی میکنند بعده
سپید میشوند و آنچه در بعضی از روایات بعد آن مخضوبا آمده بطور تشبیه ست یعنی چنان سرخ شده بود که
مخضوب مینمودند و مراد از تصفیر لحیه مبارک بورس و زعفران مالیدن آنهاست برای شستن و نظافت و
خوشبو را اکثر محبوب میداشت و از این استعمال موی او رنگین ساختن موها مقصود نبود چنانکه مثبتین خضاب
گمان برده اند و نیز گاهی آنحضرت حنا را بر سر مبارک خود برای دفع حرارت و صداع میگذاشت آدمی چون
مبارک را فی الجمله از رنگش متغیر دید بخضاب تعبیر نمود و بحقیقت نبود دلالت میکند بر همین حدیث یخرج من
منبته ینفض رأسه فلا یغتسل و برأسه ردع من حناء رواه الترمذی یعنی برآمد از خانه خود حالیکه
می افشاند سر خود را که غسل کرده و بر سر مبارک لطخه های حنا باقی بود در مدارج از [illegible] الوهاب متقی منقول ست که این
خضاب نبود زیرا که موهای شریف سیاه بود و سیاه رنگ نمیکردند بلکه مقصود تنقیه و تنظیف بود که بدان می شست
و پاک میساختند آب یا آنکه آن چند موی شریف که سفید بود بدان رنگ گرفته باشد و یافته شدن موهای
مخضوب نزد ام سلمه یا نزد انس رضی الله عنهما چنانکه مرویست دلالت بر همین ندارد که خود آنحضرت آنها را
مخضوب ساخته بود بل ام سلمه یا انس برای تبرک آنها را بطیب میداشتند از جهت مخضوب مینمود یا زیر
ضرب آنها حقیقة رنگین ساخته باشد و مرویست نحو دارقطنی از ابو هریره آورده که ما مات النبی صلی الله علیه وسلم
حتی خضب من کان عنده شیء من شعره لیکون ابقی کذا فی جمع الوسائل علی قاری در وجه تطبیق میکند چون
راوی بعد [illegible] ملاحظه کرد در حالت موهای سپید چند در میان موهای سیاه بسیار منتفی میکرد و گمان کرد که آن
حضرت خضاب فرموده راقم الحروف گوید در حالت سوای خضاب گنجایش ندارد حال آنکه خضاب بسوی آنحضرت
کسی نقل نساخته بل [illegible] خضاب سیاه نیز فرموده اما کسانی مثبتین خضاب در وجه تطبیق گویند که این اختلاف

خضاب چنین شیب شده بود تا در حدیث حسن شیب دان را ان اسا سه بان سیه و سفید شیب بر آید

یا آنکه حدیث تغییر شیب ان ناسخ حدیث حسن پیری خیال کرده باشند لذا فی المدارج ما قلاعن المواهب اللدنیه

خضاب زرد بهتر است از خضاب حنا و کتم و آن بهتر است از خضاب حنا تنها در سنن ابوداود از ابن عباس

مرویست مرّ علی النبی صلی الله علیه وسلم رجل قد خضب بالحناء فقال ما احسن هذا ثم

مرّ آخر قد خضب بالحناء والکتم جمیعا فقال هذا احسن من هذا ثم مرّ آخر قد خضب

بالصفرة فقال هذا احسن من هذا کله گذشت بر پیغمبر خدا مردی که بتحقیق خضاب کرده بود بحنا پس

فرمود آنحضرت چه عجب نیکوست این پس گذشت مردی دیگر که خضاب کرده بود بحنا و کتم هر دو پس فرمود

این بهتر از اول است یعنی از خضاب بحنا تنها پس گذشت دیگری که بتحقیق خضاب کرده بود بزرد پس فرمود

آنحضرت این بهتر است از همه اینها **فصل دوم** در بیان خضاب آنحضرت صلی الله علیه وسلم جمهور محدثین برانند که

آنحضرت خود استعمال خضاب نفرموده اند بدلیل حدیث صحیحین و غیرهما بطرق متعدده از انس ان النبی

صلی الله علیه وسلم لم یختضب ولم یبلغ شیبه الی الخضاب و بدلیل حدیث مسلم از انس لم یختضب

رسول الله صلی الله علیه وسلم وانما کان البیاض فی عنفقته وفی الصدغین وفی

الرأس نبذ ای خضاب نکرده است پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و جز این نیست که سپیدی بچه ریش و صدغین

و سر اندکی بود و نیز دلالت دارد بر آنکه موهای سپید آنحضرت آنقدر کم بود که هنگام تدهین نامعلوم میشد و بعضه آنرا

تا بیست نرسیده بود و بعضی ها هفده یا هیژده شمرده و مختار بعضی از محدثین و فقها آنست که آنحضرت صلی الله علیه

وسلم خضاب فرموده است بدلیل حدیث صحیحین و ابوداود و نسائی از عبدالله بن عمر یصفر لحیته بالورس

والزعفران خضاب بزرد میفرمود آنحضرت ریش مبارک خود را بگیاه ورس یعنی بوزعفران و بدلیل حدیث

صحیحین از ابن عمر رأیت النبی صلی الله علیه وسلم یصبغ بالصفرة دیدم پیغمبر خدا صلی الله علیه

وسلم که خضاب بزردی میفرمود و بدلیل حدیث ترمذی از ابو رمثه رأیته الشیب احمر و حاکم این حدیث

را مدرج آورده و شیبه احمر مخضوب بالحناء و ابن جوزی در کتاب الوفا از ابو رمثه روایت

کرده کان رسول الله یخضب بالحناء والکتم کذا فی منبع الوسائل و از عثمان بن عبدالله

صحتنامہ آیۃ النور فی تعلق بالاظفار والشعور

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۴	۷	سنۃ	سنۃً	۲۲	۱	مو	موسے	۳۷	۸	سیمن	سیمین
″	۱۹	سررفتغا	سرردان	″	۲۰	النبیؐ	النبیؑ	″	۹	النبیُ	النبیَ
۵	۲	الاراد	الارادات	″	۲۱	الحدیم	الحدید	۳۸	۳	[illegible]	[illegible]
″	۴	لکن	لکن	۲۳	۷	سراط المستقیم	الصراط المستقیم	″	۱۰	یعقوب	[illegible]
″	۶	بودہ	بودہ است	″	۸	الطرف	الطرف	″	۱۷	[illegible]	[illegible]
″	۱۲	الطبرانی	الطبرانی	″	۹	یعصبر	یعصیر	″	[illegible]	لم	[illegible]
۶	۱۷	البنیٔ	البنیؑ	″	۱۰	العیاثیہ	العیاشیہ	″	[illegible]	[illegible]	یعسوبان
″	۲۰	للاطاع	للاطلاع	″	۱۲	طرفہا	طرفہا	″	۲۱	معارت	معاریت
۷	۱۲	قفا	قفاً	۲۴	۱	سواک	سواک	۳۹	۱	ورق	ورق
۹	۱۰	لوج	لوجع	″	۱۷	سراط المستقیم	الصراط المستقیم	۴۰	۲۱	تحافہ	تحافہ
″	۲۰	وعیرہ	وغیرہ	۲۵	۹	ابعاہ	ابقاہ	۴۱	۱	تعسر	تغیر
۱۰	۶	اقتدا	اقتدا	۲۶	۱	الطبری	الطبری	۴۲	۱	الغزاۃ	القراۃ
″	۱۹	مہدب	مہذب	″	۶	خنابلہ	حنابلہ	″	۲۱	حرج	عرج
۱۱	۱۲	ان کلیق	ان کلیقہ	۲۷	۱	النظر	النظر	۴۳	۱۶	یونش	یونس
″	۱۹	الخطاطفا	اخطفا	″	۱۶	النبیُ	النبیَ	۴۴	۸	نکرہُ	نکرہ
۱۲	۱۱	شی حرام	شی حرام را	″	۱۹	میباید	میباید	″	۱۵	بودہ است	بودہ است
۱۳	۱	نقض	نقض	۲۸	۱	ثبت	ثبت	″	۱۶	لعف	کعف
″	۱۰	کہ المسلمین	کہ المسلمین	۲۹	۳	الشیطا	الشیطان	۴۵	۱۴	اوبست	اونست
″	۱۴	اللتاب	الکتاب	″	۳	یحتنب	یجتنب	″	۲۱	سعدد	متعدد
۱۵	۱۱	مو	موسے	۳۰	۲	منی	سی	۴۶	۱۵	[illegible]	[illegible]
″	۱	علی	علیؑ	″	۱۸	یغست	یغشت	″	۱۶	[illegible]	[illegible]
۱۶	۶	الاراوات	الارادات	″	۱۹	یعزی	یعزی	۴۷	۱۱	خنا	حنا
″	۱۰	جمیتہ	جمیتہ	۳۱	۱	سالتہا	سائلتہا	۴۸	۷	مختل	متقل
۱۸	۱۰	صدرہ	صدرہ	۳۳	۱۱	یعزی	یعزی	″	۱۳	سیتبی	شیتبی
″	۱۹	یقتصر	یقتصر	۳۴	۲	محمد	محمد			**صحتنامہ حاشیہ**	
۱۹	۲۱	نمانمہ	نمائمہ	″	۱۳	یحظر	یحظر	۱۷	حاشیہ	[illegible]	[illegible]
۲۰	۱۴	الحیتہ	الحیتہ	۳۵	۱۳	تیری	تسریح	۱۹	حاشیہ	موصوف باللام	معروف باللام
″	۱۸	حوزۃ	حوزۃ	۳۶	۹	اوقا	اوقات	۲۳	حاشیہ	اصر	اقصر
۲۱	۱۰	نحیح	نحیح	″	″	سی	سیسن	۳۲	حاشیہ	ستنصسا	متنصمہ
″	۱۱	[illegible]	[illegible]	″	″	[illegible]	[illegible]	۳۱	[illegible]	[illegible]	[illegible]

سبب اختلاف اوقات و زمان است یعنی نافین خضاب چون موی های آنحضرت را مخضوب ندیدند و مثبتین اوقات
همان بود نفی خضاب نقل کردند و نافین خضاب چنانکه موی مبارک را مخضوب ندیدند چنانکه در بعضی اوقات واقع
شده همان آن و در پس یک خبر داد با نچه دید و هر یک صادق است تا آنکه عسقلانی میفرماید معنی لم یبلغ الخضاب
آنست که قابل خضاب نبودند و همین منافی نفس خضاب نیست اقم الحروف گوید ازین توجیه هنوز تطبیق حدیث
لم یخضب حاصل نمیگردد و امام نووی می آرد مختار آنست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در وقتی از اوقات خضاب
فرموده است بدلیل حدیث مذکور از عبد الله بن عمر در صحیحین که متروک او را نمیتوان شد فائده در عدم ششم آن
حضرت با وجود آنکه سن ایشان محتمل آن بود محدثین محققین وجهی گفته اند و آن اینست که زنان مکروه میدارند
را غالبا و هر که مکروه پندارد چیزی را از آنحضرت کافر شود و محدث دهلوی در مدارج النبوة می آرد که
که شباب از حیثیت قوت و قدرت و مهابت در چشم اعدای دین کمالیست که در تقویت دین و اظهار شوکت اسلام
دخلی تام دارد خصوصا در زمان نبوت که جهاد فی سبیل الله و غزا با کفار در آن زمان اغلب بود و حکمت الهی
آن کرد که آنحضرت را شیب در صورت ضعف و عجز ننماید موسوم نگرداند و آنچه آنحضرت صحابه را و در حقیقت
که نسبت با اهل شباب داریم برای این غرض بود و حدوث شیب ظاهر آن چند شعر بجهت خوف و خشیت در حدیث
فرمود شیبتنی هود و الواقعة و المرسلات و عم یتساءلون و اذا الشمس کورت بود
که در صورت شباب خللی و فتوری را راه نیابد و این بود شیب را بر نورانیت ندارد تمت الرسالة بتاریخ
الجلالة المتقدس من الغواية و الضلالة علی انا النا نواله من تصعب در العجالة مصلین علی من اصطفاه

آله و اصحابه اولی النجدة و النباله

تمت

بعد حمد ایزد غفار و نعت احمد مختار صلی الله علیه علی آله الاطهار و اصحابه الکبار میگوید بنده محمد نواز علی ...
متوطن قصبه ... ضلع اله آباد که این رساله که از نوشتهای عجیبه مملو از نکات غریبه کالدر مات ذکور مسمی بهدایة ...
مولانا و مولی الکرام مخدومنا مخدوم الانام شاه کشور ... ممالک دین و دری ...
... محمد سعد الله
... سادات روسای علام ...